

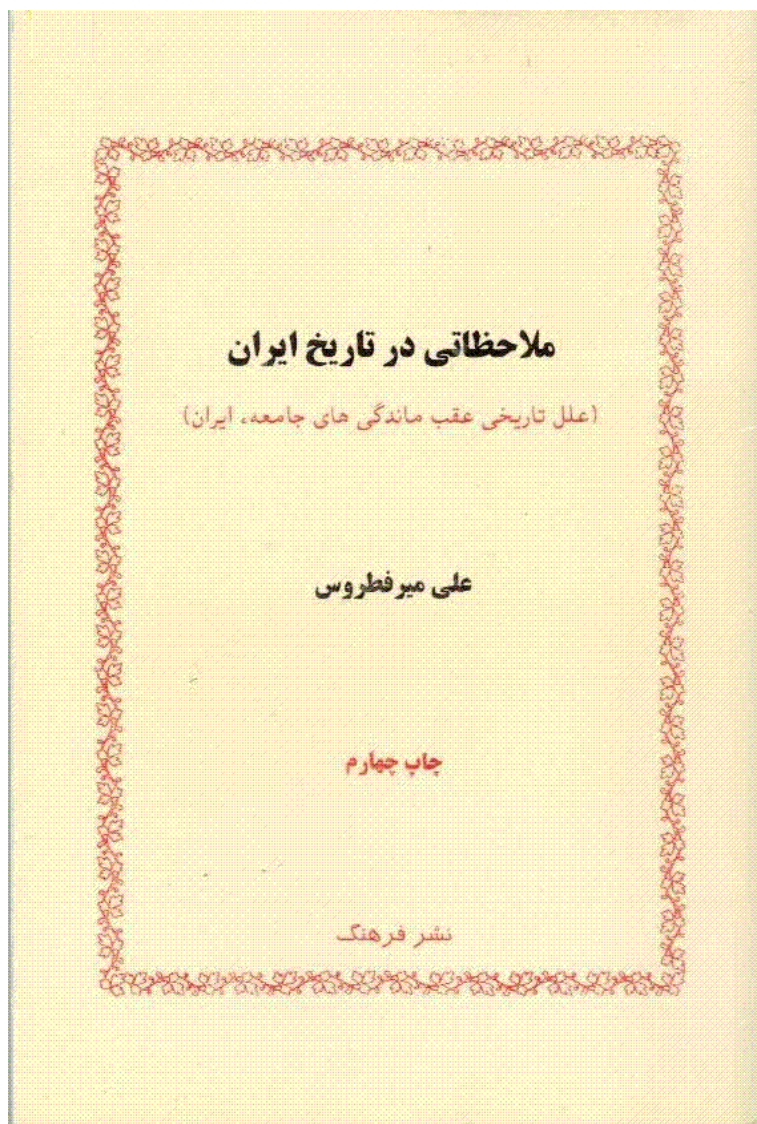
ملاحظاتى در تاريخ ايران

(علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه ايران)

فصل سوم

على ميرفطروس

چاپ اول 1988
چاپ چهارم 2001
نشر فرهنگ



اين نسخه ي الكترونيك با كسب اجازه مؤلف محترم توسط سايت "سكولاريسم براى ايران" تهيه شده است.

فصل سوم

انقلاب مشروطیت (1906م)، اگرچه ضربات مهمی بر سیادت شریعتمداران و سلطه ی دیرپای علمای مذهبی وارد ساخت اما بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی در جهت پی گیری در اعمال نظرات شان برای خاتمه دادن به سلطه دین در حاکمیت دولت، منجر به نوعی مصالحه در تدوین قانون اساسی و نظارت هیأتی از مجتهدین و علمای اسلام در تدوین و تنظیم قوانین شد.¹

جنبش سوسیال دموکراسی ایران نیز از آغاز پیدایش خود (اجتماعیون- عامیون به سال 1905 م) در برخورد با دین - عموماً - و با دین اسلام - خصوصاً - هیچگاه سیاست درست و قاطعی نداشته است. در ماده 11 نظامنامه اجتماعیون- عامیون تصریح شده بود که "مجموع کار و رفتار اعضا حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیکروزی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قدس مذهب خلی وارد نیاید..."²

سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگزاران و رهبران اولیه سوسیال دموکراسی در ایران، استبداد سیاسی حکومت های وقت و سرکوب مداوم روشنفکران ترقی خواه، باعث شد تا اولاً: جامعه معاصر ایران از حافظه تاریخی- سیاسی محروم بماند و از انتقال تجربه ها و علل شکست مبارزات نسل های گذشته به نسل های آینده جلوگیری شود و ثانیاً: محروم کردن جامعه از برخورد با اندیشه های نوین و ممنوعیت انتشار تحقیقات علمی درباره تاریخ واقعی اسلام، راه را برای رشد مذهب و شریعتمداران و گسترش هرچه بیشتر نهادهای مذهبی (مساجد، خانقاه ها، امام زاده ها و ...) بازگذاشت.

مجموعه این عوامل، ضمن ایجاد عدم علاقه به تحقیقات تاریخی، باعث شد تا افراد، گروه ها و سازمان های مترقی و مارکسیستی با التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و عدم مرزبندی روشن با دین و نیز با ناآگاهی از تعالیم اجتماعی اسلام و بی اطلاعی از زندگی، تعالیم و عملکردهای پیشوایان "اسلام راستین" و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی-اجتماعی آیت الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در ارتقای آگاهی، سازماندهی و هدایت توده ها باز بمانند.

در این میان، نقش حزب توده در توهم زائی، التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و شبیه جلوه دادن تعالیم اجتماعی اسلام و سوسیالیسم، بسیار مؤثر بود.

¹. نگاه کنید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صص 412- 413 و 416؛ لوائیح، شیخ فضل الله نوری، صص 16 و 17 و 18 و 19.

². دستورنامه ی حزب سوسیال دموکراتهای ایران - اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج1، ص43. همچنین نگاه کنید به: تعهدنامه جمعیت اجتماعیون-عامیون، اسناد جنبش کارگری...، ج3، ص12.

حزب توده ایران در اوایل فعالیت خود، طی اعلامیه ای بتاريخ 25 دیماه 1325 اعلام نمود: "... حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب- به طور کلی - و مذهب اسلام - خصوصاً - احترام می گذارد و روش حزبی خود را با تعالیم عالیّه مذهب محمدی منافی نمی داند بلکه معتقد است که در راه هدف های مذهب اسلام می کوشد. حزب ما فوق العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود که از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدیین به دیانت اسلام مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را (با اسلام) ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که بنام حزب توده ایران دم از مخالفت با دین بزند، آناً و شدیداً از صوف خود طرد خواهد کرد"³

حزب توده ایران در تأیید و حمایت از شورش ارتجاعی 15 خرداد 42 نیز در مقاله ای خطاب به "پیشوایان دینی و روحانی" نوشت: "آیت الله خمینی مستغنی از توصیف است. مردم از همه روحانیون - بخصوص از پیشوایان مبرّز مذهبی- انتظار دارند که مانند آیت الله خمینی، آیت الله میلانی، آیت الله طالقانی و آیت الله شریعت مداری و امثال آنها در این جهاد مقدس و عمومی آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران شرکت کنند و نیروی معنوی خود را در راه پیروزی این جهاد بکار گیرند"⁴

احسان طبری - به عنوان بزرگ ترین نظریه پرداز حزب توده ایران - در تطبیق مارکسیسم و اسلام و شبهه آفرینی بین سوسیالیسم و اسلام کوشش بسیار کرد. در این مورد مقاله وی بنام "سوسیالیسم و اسلام" دارای اهمیت فراوان است.⁵ طبری از "اسلام انقلابی" و "آزادی بخش" چنین یاد می کند: "اگر این نکات: مانند زندگی گرائی، خردگرائی، انسان گرائی، پیکاردوستی، دشمنی با اشراف و مال اندوزان و عشق به ناتوانان روی زمین را در اسلام و قرآن برجسته کنیم، از آن تعبیری اصیل و انقلابی پدید می شود که می تواند پاسخگوی خواست های امروزی باشد. اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظهریت می یابد در این سبیل، پویاست و سُنن اسلام دموکراتیک - مانند شورا، بیعت و اجماع - را مورد تأکید قرار می دهد و به این دین - که زیر غبار قرون، جلوه خود را از دست داده بود - جلائی نو می بخشد... گرچه متأسفانه برخی، تنگ نظرانه نمی خواهند این قرابت (اسلام) با سوسیالیسم را ببینند یا در "مصلحت" خود ندانند ... ما اکیداً خواستاریم که این قرابت دو بینش (بینش توحیدی و اسلامی و بینش سوسیالیسم علمی) در کنار هم قرار بگیرند تا بتوانند آسوه حسنه را در همه زمینه ها بوجود آورند و بر جدابیت اسلام انقلابی باز هم بیافزایند"⁶

³ . مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره 62، اول تیرماه 42.

⁴ . مردم، شماره 1، دوره پنجم، 15 خرداد 43، همچنین نگاه کنید به مقاله ب. کیا: حزب توده ایران و روحانیت مبارز (بمناسبت سالگشت جنبش 15 خرداد 42)، دنیا، شماره 3، 1359، صص 111-123.

⁵ . ما و روحانیت مترقی، انتشارات حزب توده ایران، 1358؛ مقاله "سوسیالیسم و اسلام"، احسان طبری، در دنیا، شماره 6 و 7، مهرماه 1357. و مقایسه کنید با مقاله نورالدین کیانوری در: دنیا، آذرماه 1355، صص 6-7.

⁶ . دنیا، شماره 3، سال 1358، صص 12 و 13 و مقایسه کنید با مقاله "نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع"، رحیم نامور: دنیا، شماره 1، مرداد 58.

بعد از 28 مرداد 32، بتدریج چپ نوینی در عرصه سیاسی ایران شکل گرفت که گریزان از خط مشی حزب توده، در جستجوی راه دیگری بود. اما چپ نوین ایران نیز بخاطر فقدان آگاهی های تئوریک و تاریخی، اساساً تحت تأثیر پوپولیسم و مارکسیسم عامیانه حزب توده قرار داشت. بر این اساس است که مثلاً مارکسیست معروفی مانند مصطفی شجاعیان - گاندی وار - بسال 1343 در مقاله ای بنام "جهاد امروز یا تزی برای تحرک"، تز تحریم (عدم خرید روزنامه و سیگار، عدم استفاده از بانک ها و ...) را برای مبارزه با رژیم سرمایه داری شاه ارائه می دهد. او نیز با تکیه بر روحانیون و پایگاه اجتماعی آنان و با توجه به شبکه گسترده مساجد در شهرها و روستاها معتقد است که: " ما فکر می کنیم که فتوی دادن این جامعه (روحانیت) درباره بانک ها و غیره اشکال عمده ای نداشته باشد زیرا در حالیکه دستگاه (دولتی) با مزایای حاصله از این مؤسسات، ملت مسلمان را قتل عام می کند، بدیهی است که وظیفه دینی و وجدانی هر فرد با شرفی حکم می کند که این مزایا را - بسهم خود - قطع نماید"⁷.

انعکاس التقاط مارکسیسم و مذهب را در مارکسیست های آینده نیز می بینیم، مثلاً خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، دفاعیات خویش را با سخنانی از "مولا حسین" آغاز می کند و می گوید: "سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه، آغاز می کنم. من که یک مارکسیست-لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستجو و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سیدعبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمونه صادق این جنبش ها هستند... چنین است که می توان در این لحظه از تاریخ از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی ها و اباذر غفاری ها..."⁸.

روشن است که در این دو نقل قول، نه درک درستی از تعالیم مارکسیسم-لنینیسم درباره دین وجود دارد و نه آگاهی درستی از تاریخ ایران و اسلام، چرا که - حداقل - یک قرن قبل از "مولا علی"، تاریخ ایران شخصیتی چون مزدک داشته است.⁹

باید یادآور شد که بخش عظیمی از چپ نوین ایران (چپ غیرتوده ای) اگرچه از نظر ایدئولوژیک، مارکسیسم را پذیرفته بود، اما بخاطر خاستگاه مذهبی آن در خانواده های شیعی، در حوزه فرهنگ و اخلاقیات، حامل بسیاری از عناصر اسلامی و خصوصاً شیعی بود: شهادت طلبی، مرگ گرایی، اعتقاد به خون و شهادت (به عنوان ضامن پیروزی مبارزات)، زهد، فقرپرستی، پوشیدن لباس های کهنه و مندرس

7. مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، بیژن جزنی، مقدمه راه فدائی، ص 6، مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در همین باره: در خدمت و خیانت روشنفکران، ج 2، صص 69-70.
8. دفاعیات خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه 1352. مقایسه کنید با مقاله "زندگی و پیکار علی"، احسان طبری در: دنیا، شماره 1، مرداد ماه 1358 و نیز مقاله م.ح. روحانی: جان گرانبهایی که حسین در راه خلق بر کف نهاد: دنیا، شماره 4، سال 58، صص 57-63.
9. در مورد شخصیت و مواضع سیاسی-طبقاتی حضرت علی و امام حسین نگاه کنید به: پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (درباره اسلام و اسلامشناسی)، علی میرفطروس، صص 35-37 و 49-53 و 76-80. در مورد شخصیت واقعی سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطیت نگاه کنید به: حیات یحیی، دولت آبادی، ج 2، صص 106 و 107 و 150 و 219 و 220 و ...

(به عنوان همبستگی با کارگران و زحمت کشان) نفی کتاب، هنر و زیبایی و ... جلوه هائی از فرهنگ و اخلاقیات شیعی بوده اند. در حقیقت بریدن از اسلام و رسیدن به مارکسیسم با نقد آگاهانه عناصر اخلاقی و فرهنگی شیعه همراه نبوده است.

در کنار مارکسیسم عامیانه حزب توده و التقاط مارکسیسم و ایده آلیسم و تبلیغ نوعی "اسلام انقلابی" توسط این حزب، بعضی از روشنفکران و نویسندگان معروف نیز با تبلیغ نوعی "اسلام راستین"، در انحراف و اغتشاش فکری جامعه در حال تحول ایران - خصوصاً نسل جوان - نقش اساسی داشته اند که از آن میان باید به جلال آل احمد نام برد.

جلال آل احمد که در یک خانواده معروف مذهبی و آخوند پرورش یافته بود، سرخورده از اسلام سنتی و متحجر، در دروان رونق بازار حزب توده (سالهای 1320) به این حزب پیوست و به خاطر همان التقاط مارکسیستی-اسلامی حاکم بر رهبری حزب، در کمترین مدت تا مدیریت نشریه مردم و ارگان تئوریک حزب توده، ارتقا یافت.

با انشعاب از حزب توده (1326) و پیوستن به "نیروی سوم" و خصوصاً پس از کودتای 28 مرداد 32 (که کمترین تعقیب و خطری برای او بدنبال نداشت) آل احمد در یک ریاضت صوفیانه، راهی بسوی "سرچشمه" و "بازگشت به خویش" جست. کتاب های "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" محصول این دوران است.

مخالفت با اندیشه های جدید و عملی به اتهام غرب زدگی، دفاع از اسلام و فرهنگ تشیع، تبلیغ و تأکید بر "وحدت روشنفکر با روحانیت" (یا بقول آیت الله خمینی: "وحدت حوزه و دانشگاه")، متهم کردن نویسندگان و روشنفکران غیرمذهبی به خیانت و مبارزه با آنان بعنوان "غریزه"، دفاع از بزرگترین و معروف ترین مرتجع انقلاب مشروطیت (شیخ فضل الله نوری) و شخص خمینی - به عنوان دو نمونه از بزرگترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران - همه و همه - جوهر اندیشه های سیاسی-اجتماعی این دوره آل احمد است.¹⁰ او در آخرین مرحله، با سفر به خانه خدا (کعبه) سرانجام چنان "خسی" به "میقات" اندیشه های اسلامی پیوست و مستقیم و غیرمستقیم نظریه پرداز حاکمیت اسلامی گردید.¹¹

¹⁰ نگاه کنید به: غرب زدگی، ص 78؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج 2، صص 55 و 56 و 63 و 66 و 232 68 مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی درباره آیت الله خمینی، بازشناسی هویت ...، ص 245. آل احمد در دیدار با شریعتی، این دیدار را مثبت می نامد و از اینکه در رابطه با مسائل روشنفکری ایران با دکتر شریعتی "راه مشترکی" را دنبال می کند، ابراز خوشحالی و رضایت می نماید. نگاه کنید به: خدمت و خیانت روشنفکران، ج 1، صص 210-211.

¹¹ نگاه کنید به: خسی در میقات، انتشارات رواق؛ همچنین نامه جلال آل احمد به آیت الله خمینی از بیت الله الحرام (مکه) بسال 1343 که در آن خود را "فقیر گوش بزننگ و بفرمان و فرمانبردار" نامیده است: روزنامه رسالت، سه شنبه 24 آبان 1373.

علاوه بر گرایش التقاطی حزب توده و کوشش معدودی از روشنفکران "لائیک" در اسلامیزه کردن مارکسیسم و سوسیالیسم، از اوایل دهه 1340 ما شاهد کوشش عده ای از روشنفکران مسلمان در سوسیالیزه کردن اسلام هستیم.

رفرم ارضی و اجتماعی شاه (در بهمن 41) ترکیب طبقاتی نوینی در جامعه ایران بوجود آورد و باعث شد تا طبقه متوسط شهری، رشد و گسترش چشمگیری یابد. این طبقه نوین بنا به سرشت طبقاتی خود، در برخورد با طبیعت و انسان، جهان بینی و دیدگاه های نوینی طلی می کرد که نمی توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و آموزش های اجتماعی اسلام سنتی بیابد.

متزلزل شدن ساختار فنودالی جامعه و تحولات اقتصادی-اجتماعی ناشی از آن، گسترش مدارس عالی و دانشگاه ها، رشد و توسعه تکنولوژی مدرن و نفوذ عقاید متفکران و فلاسفه اروپائی، همه و همه، بر توقعات سیاسی-اجتماعی و دیدگاههای فلسفی اقبال خرد بر روزی مدرن شهری تأثیری گذاشت بطوریکه ضمن تضعیف سلطه دیرپای روحانیون سنتی، بسیاری از "مسلمات چند هزار ساله" و انبوهی از باورهای مذهبی را متزلزل ساخت، آنچنانکه متفکر معروف اسلامی (مرتضی مطهری) اعتراف می کند: "حقیقت امر این است که تجدد علمی اخیر اروپا تکان سختی که به افکار داد، مسلمات چند هزار ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشنیت فکری عجیبی ایجاد کرد... و قهراً افکار را در مورد مسائل دینی نیز مردد و متزلزل ساخت"¹².

بی اعتقادی به باورهای مذهبی و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی، شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت. دولت های وقت نیز با سانسور مطبوعات و توقیف کتب "ضاله"، از انتشار تحقیقات علمی درباره تاریخ واقعی اسلام جلوگیری کرده، با تأسیس دانشکده معقول و منقول و تشکیل "سپاه دین"، در اشاعه خرافات مذهبی و تقویت و توسعه شبکه های دینی (مساجد و امام زاده ها) کوشیدند.

در چنین شرایط مساعدی است که عده ای از روشنفکران مسلمان (خصوصاً مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) نیز با اخذ آرا و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، آگزیستانسیالیسم و ...) و تلفیق آنها با اسلام سنتی کوشیدند تا اسلام را از خطر جدی نجات دهند. آنان، ضمن اعلام "حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن" و "علل گرایش جوانان به مادیگری" به ضرورت یک "نهضت پروتستانیسم اسلامی" و "احیا فکر دینی" و "لزوم نو کردن مذهب" تأکید کردند¹³.

¹² اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمد حسین طباطبائی، مقدمه مرتضی مطهری، ص 71.
¹³ در این باره نگاه کنید به: احیا فکر دینی، مرتضی مطهری؛ علل گرایش به مادیگری (ماتریالیسم)، مرتضی مطهری؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمد طباطبائی؛ رهبری نسل جوان، مرتضی مطهری؛ اسلام جوان، مهندس مهدی بازرگان؛ رنسانس اسلامی، دکتر علی شریعتی؛ مذهب علیه مذهب، دکتر علی شریعتی؛ از کجا آغاز کنیم، دکتر علی شریعتی؛ پدر و مادرها ما متهمیم، دکتر علی شریعتی؛ سیر تحول تدریجی قرآن، مهندس مهدی بازرگان و ... جالب است که دکتر علی شریعتی کتاب سیر تدریجی قرآن را "کشفی همسنگ کشف اسحق نیوتون: می داند. در این کتاب، "وحی بودن قرآن به همان اندازه بدیهی می نماید که علمی بودن طبیعت!!" نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص 81، م. 71.

دکتر علی شریعتی درباره "حالت خطرناک دین" و رواج فلسفه ها و عقاید "بنیاد کن اعتقادی" در این دوران تأکید می کند: "با حمله های پیگیر و نیرومند امواج و حتی طوفان های بنیاد کن اعتقادی و اخلاقی و مکتب هایفکری و فلسفی این عصر - که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم می آورد - احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری دیگر از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم و نسل های آینده کوچک ترین گرایش و حساسیتی در این زمینه ها نداشته باشند... خطر این است، خطری که همیشه حرفش را می زنیم اینست ... اگر محتوای اسلام را در ظرف های بیانی و علمی مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و مظروف - هردو - نابود می شوند"¹⁴.

"لزوم نو کردن مذهب در ظرف های بیانی و علمی مناسب"، دکتر شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" را مجبور ساخت تا برای هرچه "علمی تر کردن" اسلام و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن جوانان و دانشجویان از مفاهیم و واژه های فلسفی و سیاسی-اقتصادی مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنان با استفاده (یا سوءاستفاده) از مفاهیم مارکسیستی و جامعه شناسی مدرن (از جمله: تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بی طبقه و ...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم اسلامی کوشیدند تا اسلام و تشیع را بعنوان عالی ترین و علمی ترین مکتب فلسفی و سیاسی-اجتماعی تاریخ به جامعه در حال تحول ایران معرفی نمایند و سرانجام نیز - با غرور - مدعی شوند: "این ما نیستیم که تازه این حرفها را از مارکسیست ها گرفته باشیم. این مارکسیست ها هستند که این حرف ها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته اند"¹⁵.

بررسی عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" مسأله مهمی است که باید بطور اساسی به آن پرداخت. زیرا - همانگونه که گفته ایم - ترویج و تبلیغ این افکار در سال های 40 - 57 باعث انحطاط و اغتشاش فکری جامعه (خصوصاً نسل جوان) شد، انحطاط و اغتشاشی که ضمن تأثیرات مخرب بر جامعه در حال تحول ایران، باعث احیاء عقاید متروک اسلامی و در نهایت موجب "تأسیس" نظری جمهوری اسلامی حاکم بر ایران گردید، هم از این روست که نهادها و رسانه های فرهنگی جمهوری اسلامی اینک - مثلاً - از دکتر شریعتی به عنوان "عامل بوجود آورنده یک انقلاب فرهنگی کم نظیر در تاریخ" یاد می کنند¹⁶.

¹⁴. امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص 470-471، م.آ.26؛ اسلامشناسی، ج 2، صص 56-57 م.آ.17 یاد و یادآوران ص 178، م.آ.71

¹⁵. جهت گیری طبقاتی در اسلام، دکتر علی شریعتی، ص 2 و 3. همچنین نگاه کنید به: اسلام و مالکیت، سیدمحمود طالقانی، صص 223 و 224؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب الله پایدار، صص 97 و 217 و 231-232 و 261-262 و 263-264؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابودر ورداسبی، صص 144 و 158 و 168؛ نشریه مجاهد، شماره 276، ص 20 مقاله محمدعلی توحیدی.

¹⁶. نگاه کنید به: کیهان فرهنگی، شماره سوم، خرداد ماه 63، ص 37. سیداحمد خمینی درباره نقش دکتر شریعتی در پیدائی حکومت اسلامی تأکید می کند: " پدر من (آیت الله خمینی) برای مردم و انقلاب چیزی نداشته و کاری نکرده است، همه از آن شریعتی است... " موحدین انقلابی (هواداران مکتب شریعتی) اطلاعیه 29، دی 64، ص 2، نقل از صفحات شورات، نشریه مجاهد. مقایسه کنید با نظر مهندس عزت الله سبحانی و دکتر عبدالکریم سروش درباره شریعتی: کیان، شماره 37، ص 48.

در بررسی عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" - که امروزه در غرب به بنیادگرایان ((fundamentalistes , integristes)) معروف اند - آیا می توان همه آنها را در یک دسته و ردیف قرار داد و عقاید همه آنان را یکجا بررسی کرد؟

جواب مثبت می تواند باشد، زیرا که علیرغم اختلاف در شیوه بیان و خاستگاه اجتماعی این متفکران، شالوده نظری و جوهر فکری آنان - خصوصاً درباره آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی - یکی است.¹⁷ همه این متفکران، "حکومت صدر اسلام" و "اسلام ناب محمد و علی" را بعنوان "اسلام راستین" شناخته و "بازگشت به اسلام اولیه" که بقول دکتر شریعتی: "چهارده قرن از آن دور شده اند" را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات خود قرار داده اند.¹⁸

بررسی آراء و عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" به ما نشان خواهد داد که جوهر واقعی و ماهیت مشترک افکار آنان در سه اصل زیر خلاصه می شود:

- 1- جوهر ضدمارکسیستی و ضدکمونیستی (در مفهوم فلسفی و سیاسی آن).
- 2- خصلت ضدغربی (ضدیت با مظاهر تمدن غرب و نفی فلسفه سیاسی، آزادی و دموکراسی غربی).
- 3- فلسفه ولایت (فقیه و رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتر (فاشیسم و استالینیزم).

ما در این جا ضمن اشاره ای گذرا به موارد 1 و 2 بخاطر اهمیت مسئله آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی، در نقد آراء متفکران "اسلام راستین" بیشتر به فلسفه ولایت (فقیه و رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتر (فاشیسم و استالینیزم) در حاکمیت سیاسی می پردازیم.

¹⁷ دکتر شریعتی در باره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتی و آخوندهای حوزه علمیه قم - به روشنی - تصریح می کند: "اختلاف من با او (آخوند) اختلاف پسر و پدری است در داخل یک خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد می کنم، اما در برابر بیگانه (یعنی: غیراسلامی ها، غیرمذهبی ها، کافر ها و کمونیست ها) تسلیم محض آنها (ملاها) هستم... من همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی کرده ام، دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی (یعنی حوزه علمیه قم) وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی که می توان امیدوار بود که توده های ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد و د راحیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدری باشد همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب نه بخاطر مصلحت است چرا که خدا و خلق می دانند که تاکنون دروغی را بخاطر مصلحت نگفته بودم، نگفته ام و نخواهم گفت"، اسلامشناسی، ج 3، صص 14 و 15، م. 18؛ قاسطین، مارقین، ناکتین، صص 372 و 374؛ م. 26. کلمات داخل پرانتز از ماست.

¹⁸ نگاه کنید به: پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص 40-41؛ امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص 465، 466 و 472، م. 26؛ چه باید کرد؟ دکتر شریعتی، صص 379 و 380 و 384 م. 2؛ لوابیح، شیخ فضل الله نوری، صص 50، 52 و 55؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص 10 و 32 و 52-53؛ مصاحبه مهندس مهدی بازرگان، روزنامه کیهان، چهارشنبه 4 بهمن 57؛ تبیین جهان، مسعود رجویف دفتر اول، ص 41؛ دیدگاه های مجاهدین در باره قانون اساسی دولت اسلام، صص 13 و 17 و 19 و 25 و 28.

1- جوهر ضدمارکسیستی و ضدکمونیستی

گفتیم که به دنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (در سال های 1340) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی-اجتماعی، این طبقه نوین، جهان بینی و دیدگاه های نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می کرد که نمی توانست آن را در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام سنتی پیدا نماید.

گسترش دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی، ورود تکنولوژی و رونق دانش مدرن، نشر عقاید متفکران اروپائی و فروریختن بسیاری از دُگم ها و باورهای مذهبی، ضمن اینکه موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی روبرو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان، که در طول سالهای پس از رضاشاه (12320-1332) نیرومند بود، پس از رفرم ارضی- اجتماعی قوی تر گردید. حجت الاسلام خاتمی (وزیر ارشاد اسبق و رئیس جمهور کنونی رژیم اسلامی) در این باره یادآور می شود: "مدارس جدید (دانشگاه ها) پایگاه های روشنفکری الحادی برای برداشتن آخرین مقاومت دین در مقابل تفکر و تمدن ضددینی و ضدخدائی استکبار شرق و غرب بود و قهرمان این صحنه ها و این پایگاه ها، روشنفکران بی دین، غرب زده و مُلحد ... بودند"¹⁹

نفوذ عقاید مارکسیستی در این دوران سبب پیدایش و پرورش نسل جدیدی از مارکسیست های ایرانی گردید که گروه بیژن جزنی و سپس گروه پرویز پویان و مسعود احمدزاده (از شاگردان اولیه کانون نشر حقایق اسلامی) از آن جمله اند. عقاید مارکسیستی و ماتریالیستی در این دوران، بخصوص بر بخش مهمی از انقلابیون مذهبی تأثیر اساسی گذاشت. این تأثیر را می توان در عقاید نخستین بنیان گزاران مجاهدین

¹⁹. کیهان هوائی، 27 خرداد 66، ص 26؛ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در: بازگشت به خویش، ص 248، م. 27؛ سخنرانی آیت الله سیدعلی خامنه ای: کیهان هوائی، ص 20، شماره 779، 27 مهرماه 1367. این گزارش نظر محققانی را که کوشش می کنند فضای مذهبی حاکم بر انقلاب 57 را بر سراسر تاریخ اجتماعی ایران معاصر تعمیم دهند تا از این طریق "دینیّت" و "اسلامیّت" فرهنگ ایران را استنتاج نمایند، مورد انکار قرار می دهد. در این باره، سلسله مقالات بابک بامدادان در: نشریه الفباء، شماره های 1 - 4 و نشریه زمان نو، شماره های 10 و 11 قابل ذکر است.

اسناد تاریخی نشان می دهند که احزاب سیاسی، نشریات و روزنامه های مهم، اتحادیه های کارگران، کشاورزان، زنان و کمیته های اصناف در آن دوران - به طور کلی - فاقد خصلت مذهبی یا اسلامی بوده اند. انقلاب مشروطیت ایران نیز - در کلیت خود - اساساً دارای فضا و هدف های غیرمذهبی بود بطوری که ضمن اعدام یکی از بزرگترین مراجع اسلامی عصر (شیخ فضل الله نوری) توسط مردم، دیگر رهبران بزرگ مذهبی (مانند طباطبائی، بهبهانی و ...) نیز مجبور به دنباله روی از خواست های مردم بودند. در این باره نگاه کنید به: لوابیح، شیخ فضل الله نوری، صص 14-16، 20-22، 28-32، 35 و 37 و 39 و 55-56 و 58 و 66؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول؛ صص 306 و 321؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، صص 422-423.

خلق (سعید محسن، محمد حنیف نژاد، ناصر صادق و ...) نیز مشاهده کرد²⁰. تأثیر این عقاید بر بخش عمده ای از کادرها و اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، بعدها به انشعاب بزرگ سال 54 و موجب پیدایش مجاهدین مارکسیست (سازمان پیکار) شد. دکتر علی شریعتی در همین دوران - ضمن تبلیغ "بازگشت به خویش" (یعنی اسلام) تأکید می کند: "بطور کلی مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف، آنچه را که شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی ملت ها می نامیم، مورد هجوم قرار داده اند"²¹.

حجت الاسلام سیدمحمد خاتمی نیز، ضمن یادآوری رونق مارکسیسم در این دوران و ضعف و زبونی اسلام در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی می نویسد: "دانشگاه ها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند - بویژه الحاد مارکسیستی - بچه های مسلمان ما در دانشگاههای ایران قاچاقی زندگی می کردند"²².

همه این عوامل باعث شدند تا از یکطرف، رژیم شاه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" با تشکیل "سپاه دین"، به تقویت اسلام و شریعتمداران توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی بپردازد، و از طرف دیگر: موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از حوزه ها و حجره های خویش بیرون خزیده، با استفاده از متون و منابع ابتدائی (مثل "اصول مقدماتی فلسفه") به نقد مارکسیسم و ماتریالیسم بپردازند. پیدایش انجمن های اسلامی نهضت آزادی (به رهبری مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی)، کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمدتقی شریعتی)، حسینیه ارشاد (به سرپرستی مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) - در این راستا بوده و لذا - تا مدت ها- فعالیت های آنها با نظر مساعد رژیم شاه همراه بود²³.

2- خصلت ضدغربی

اسلام و حکومت اسلامی - اساساً - یک نظام ایدئولوژیک است. در این نظام، انسان ها تنها با ارزش های ایدئولوژیک ارزیابی و داوری می شوند. اعتقاد به مذهب - به عنوان یک استراتژی و یک ایمان - و عقیده به اسلام - به عنوان یک ایدئولوژی - همه ارزش های انسانی و اجتماعی را تحت الشعاع خود

²⁰ نگاه کنید به: اقتصاد، محمود عسکری زاده؛ شناخت، محمد حنیف نژاد، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق

²¹ بازگشت به خویش، ص 85

²² مقاله "تهاجم هنرمندان به مبادی الحادی مدرن": کیهان هوانی، 27 خرداد 1366، ص 26

²³ مرحوم محمدتقی شریعتی یادآور می شود که: "مبارزه ما در کانون نشر حقایق اسلامی در سه جهت صورت می گرفت، بعبارت دیگر، ما به سه طریق مبارزه می کردیم، نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می کوشیدیم بی پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان دهیم، در برابر، از اسلام سخن می گفتیم و ارزش های اسلام را مطرح می کردیم"، ویژه نامه استاد محمدتقی شریعتی، ضمیمه ارشاد (نشریه هواداران اندیشه دکتر شریعتی) شماره 31-33، خرداد 66، ص 3. مقایسه کنید با: مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی شاه، ص 82 و 122 و 124. همچنین نگاه کنید به: فیلسوف و فیلسوف نماها، آیت الله مکارم شیرازی، قم 1334. در مورد فعالیت های دکتر علی شریعتی با موافقت رژیم، نگاه کنید به مقاله روشنگر دکتر جلال مینینی (استاد سابق دانشکده ادبیات مشهد و همکار دکتر علی شریعتی) در: ایرانشناسی، شماره 2، 1373، خصوصاً صص 383-389.

قرار می دهد. بنابراین: اصالت اسلام بعنوان یک حقیقت برتر، انحصارگرایی، خودبینی و تمامیت خواهی (totalitarisme) جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است.

برخورد نظریه پردازان "اسلام راستین" با فرهنگ و تمدن غرب نیز از خصلت خودخواه و خودگرای نظام اسلامی بر می خیزد. تقریباً همه آنان (خصوصاً دکتر علی شریعتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزشهای اجتماعی-سیاسی غرب مطرح است، یا به انکار می پردازند و یا به اقتباس و استسلام (یعنی اسلامی کردن مفاهیم فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب).

نخستین نظرات مدون درباره غرب را می توان در کتاب "غرب زدگی" جلال آل احمد جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت مانیفست روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب است.

جلال آل احمد پس از سرگشتگی های سیاسی - فلسفی، سرانجام به تفکرات اسلامی بازگشت. او "بعنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی"²⁴ کوشید تا عقل ستیزی خود را در لافاه غرب ستیزی و دشنام به روشنفکران غیرمذهبی (بعنوان غریزدگان) بیوشاند و از این طریق، ضرورت "بازگشت به خویش" (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. آل احمد ضمن درک نادرست از آزادی و دموکراسی غربی و تقلیل احزاب سیاسی اروپا تا حد "منبرهائی برای تظاهرات مالیخولیایمیز آدم های نامتعادل" و ضمن ابراز تأسف از اینکه "ما نتوانسته ایم شخصیت فرهنگی-تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم فرهنگ غرب حفظ کنیم"، "روحانیت ایران را آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی" می دانست و برای تدارک و تداوم این مقاومت علیه فرهنگ و تمدن غرب، "وحدت روحانی و روشنفکر" و "تدریس قصص مذهبی و ملی در مدارس" را توصیه می کرد.²⁵

با چنین برداشتی از غرب و غربزدگی است که دکتر علی شریعتی نیز ضمن تأکید به "هجوم مدرنیسم به شخصیت وجودی و خویشتن تاریخی مان" کوشش می کند تا "نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب" رهائی بخشد.²⁶

دکتر شریعتی در سال های 1960 (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالی خود را در دانشگاههای پاریس به پایان رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک روشن تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او - متأسفانه - بسان آخوندی که بهر حال از حجره قدیمی و سنتی خویش بیرون خزیده، در اولین برخورد با غرب و ارزشهای علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی شرم آلود و ارتجاعی بروز می دهد. دکتر شریعتی بر اساس دگم های ایمانی و اصول اعتقادی خویش -

²⁴ غریزدگی، ص 78

²⁵ نگاه کنید به کارنامه سه ساله، صص 166-167؛ غرب زدگی، صص 28 و 35-36 و 102-103؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج 2، ص 73.

²⁶ بازگشت به خویش، ص 85، شیعه، صص 35 و 129، م.آ.7.

که به عقیده او "حقایق ثابت و لایتغیر است"²⁷ با پیشداوری، به داوری ارزشهای عقلی، مادی و فردی غرب می پردازد و می نویسد: "برای مصونیت از میکرب غربزدگی ... و برای نیرومند شدن در برابر هجوم ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات مثنوی (مولانا) واکسینه کرده ام"²⁸.

این "پرهیز" یا "واکسیناسیون فرهنگی" از این اعتقاد دکتر شریعتی ناشی می شد که "نهضت تشبیه به غربی (غربزدگی) همچون طوفانی، برج و باروی تعصب را که بزرگترین و قوی ترین حفاظ های وجود ملت ها و فرهنگ ها بود، فروریخت و راه را برای نفوذ غربی و ویرانی ارزش های تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت های شرقی باز شد و مردم ما - در برابر آن - بی دفاع ماندند"²⁹.

برای بسیاری از نظریه پردازان "اسلام راستین" فرهنگ و تمدن غربی مقوله ای "فاسد"، گمراه کننده و "ضد اخلاقی" است. آنها، آزادی و مدنیت غربی را تنها در "روابط جنسی"، "آزادی شهوات"، "آزادی همجنس بازی"، و "مجالس شب نشینی و رقص" خلاصه کرده، و نتیجه می گیرند که "جامعه متمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه ای است منحط، فاسد و متعفن" و لذا بر اخلاقیات و ارزش های اسلامی تأکید می کنند³⁰.

3- ولایت فقیه (رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتر (فاشیسم و استالینیسم)

آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی
امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی

اسلام مانند دیگر ادیان سامی، اساساً یک دین خدسالار است و انسان ها - در تحلیل نهائی - یا "عبدالله" (بنده خدا) هستند یا "اغنام الله" (گوسفندان خدا).

تصویر خدا در قرآن، تصویر یک فرمانروای مطلق قبایل پدرسالار است و ضرورت وجودی ظهور پیغمبران؛ گمراهی، ضلالت، طفولیت و نادانی انسان ها و نیاز فطری آنان به یک هدایت کننده و پیشوا (رسول و امام) می باشد. مسئله "خداگونگی انسان" در قرآن³¹ و خلیفه بودن انسان بر روی

²⁷ شیعه، ص 178، م. 7

²⁸ اسلامشناسی، 2، صص 147-148، م. 171.

²⁹ همان کتاب، ص 85.

³⁰ از جمله نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام، سیدمحمدحسین طباطبائی، ص 30؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص 103-104؛ مسئله حجاب، مرتضی مطهری، صص 224-225.

³¹ سوره حجر، آیه 29.

زمین³² که مستقیماً از تورات اخذ و اقتباس شده است³³، در اسلام و خصوصاً در شیعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (یعنی پیغمبر، امام و ولی فقیه) می باشد. در چنین دیدگاهی، پیغمبر و امام چونان پدر یا شبانی است که از طرف خدا، رسالت و ولایت (سرپرستی) دارد تا خیل عظیم گله های انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت، بسوی کمال هدایت کند.

مرگ حضرت محمد (در سال 11 هجری / 631 م) و مشخص نبودن جانشین او، اختلافات و منازعات فراوانی را در جامعه اسلامی آن زمان بدنبال داشت. از یکطرف: ابوبکر، عمر، عثمان و دیگران (بعنوان شیوخ و بزرگان قریش و اصحاب نزدیک پیغمبر) و از طرف دیگر: حضرت علی (بعنوان داماد و وارث پیغمبر) کشمکش های شدیدی را برای تصاحب قدرت سیاسی- مذهبی آغاز کردند. اکثریت مسلمانان، ابوبکر را بعنوان خلیفه اول در نظر داشتند، در حالیکه علی و گروه قلیلی از یاران او، با استناد به گفته محمد در "غدير خُم" (هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست) معتقد به وصایت پیغمبر جهت انتصاب علی به خلافت (امامت) بودند³⁴. در جریان سقیفه، گروهی معتقد به انتخاب خلیفه از طریق اجماع مسلمین بودند، در حالیکه گروه اندکی، خلافت (امامت) را مبتنی بر اصل وصایت، موروثی و مختص به خاندان پیامبر (علی) می دانستند³⁵.

بدین ترتیب: شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به اصل وصایت و انتصاب، فلسفه سیاسی خود را مبنی بر الهی و موروثی بودن امامت (خلافت) در خاندان علی - در طول دوازده نسل - اعلام می کند. عبارت دیگر: تداوم و استمرار رهبری پیامبر را - در طول دوازده نسل - دوازده امام بعهده دارند که "از بالا" و از طرف فرماندهی انقلاب اسلامی و نخستین ایدئولوگ نهضت (یعنی حضرت محمد) بر اساس وصایت، تعیین شده اند که نام آخرین آنان امام دوازدهم است که تا قیامت، رهبری جامعه اسلامی را برعهده دارد... وصیت اینست، مردم باید به این وصیت عمل کنند، مردم باید زمام امور خود را به دست "ولی" بدهند وگرنه به گمراهی افتاده اند ... امامت (خلافت)، منصبی است الهی و نه شورائی و انتخابی... امامت یک حق ذاتی است ناشی از ماهیت خود امام نه ناشی از عامل خارجی انتخاب...³⁶

³² .سوره بقره، آیه 82.

³³ .سفر پیدایش، باب اول، آیه 26-28.

³⁴ . درباره غدیر خم و بی پایه بودن استدلال شیعیان نگاه کنید به: اسلامشناسی، علی میرفطروس، چاپ یازدهم،

صص 71-73

³⁵ . نگاه کنید به: خاندان نوبختی، اقبال آشتیانی، صص 53 - 58؛ فرق شیعه، نوبختی، صص 74 و 160 و 176؛ تاریخ طبری، ج 4، صص 1328-1336 و 1342-1354.

³⁶ . شیعه یک حزب تمام، دکتر علی شریعتی، صص 151 و 167، م.آ 7؛ امت و امامت صص 577-579 و 631، م.آ 26؛ اسلامشناسی، ص 31، م.آ 3. مقایسه کنید با کلینی: اصول کافی، ج 2، ص 25؛ آیت الله خمینی، ولایت فقیه صص 21 و 70؛ آیت الله مطهری، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله و لاءها و ولایت ها، ص 362؛ استاد محمدتقی شریعتی؛ خلافت و ولایت در قرآن و سنت، صص 65، 187، 189، 199؛ آیت الله سیدصادق روحانی؛ نظام حکومت در اسلام صص 29 - 30؛ محمدحسن حبیبی (عضو سازمان مجاهدین خلق)، ضرورت عام رهبری، صص 145 - 148؛ حجة الاسلام سیدحسن طاهری خرم آبادی: ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص 95-96؛ مجله پیام انقلاب، شماره 69، ص 48.

بنابراین: فلسفه سیاسی شیعه - بطور آشکار - ماهیت تبعیض نژادی و برتری قومی و ارثی خود را - با انحصار حق حکومت در خاندان علی در طول دوازده نسل - به نمایش می گذارد. در این فلسفه، پیغمبر یا امام چونان "پدر" یا "شبان" است که از طرف خدا رسالت و ولایت (سرپرستی) دارد تا کله های انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت بسوی کمال (نه سعادت) هدایت کند. در این دیدگاه، نادانی، طفولیت فکری و گمراهی اکثریت مردم جامعه - به عنوان یک واقعیت - امری مسلم و پذیرفته شده است. قرآن در بیش از 20 مورد، اکثریت مردم را "بی خرد و بی عقل" و "فاسق" معرفی می کند و در موارد متعددی آنان را "ناسپاس" و "فاسد"، "گمراه"، "منکر حق" و "گمراه کننده" می نامد. بنابراین به پیغمبر توصیه می شود که آراء و خواست اکثریت مردم، پیروی مکن زیرا "اگر از اکثریت پیروی کنی، آنان ترا از راه حق و حقیقت منحرف می سازند"³⁷.

اعتقاد به گمراهی، نادانی و طفولیت فکری اکثریت مردم بعنوان برجسته ترین ویژگی تشیع³⁸ جوهر اعتقادی همه نظریه پردازان "اسلام راستین" است. در آراء این نظریه پردازان، اکثریت مردم بعنوان "کله"، "کودک خردسال" و "رأس ها" (الاغ ها و گاوها) تصور شده اند. آیت الله خمینی تأکید می کند: "مردم، جاهل و ناقصند و نیازمند کمال اند و ناکاملند..."³⁹ بنظر آیت الله سیدصادق روحانی نیز: "اکثریت مردم نادان و ناقص و محتاج و غیرکاملند... و نمی توانند خیر و شر را تشخیص دهند..."⁴⁰

دکتر علی شریعتی نیز در توجیه انتصابی بودن امام (پیشوا) و عدم اعتبار آراء اکثریت مردم، ضمن منحن نامیدن اکثریت مردم جامعه، آنان را به گوسفندانی تشبیه می کند که فاقد عقل و اراده اند، او با این پیشداوری کوشش می کند تا درباره ضرورت ماهیت ضددمکراتیک حکومت اسلامی داوری نماید: "جهل توده های عوام مقلد منحن و بنده واری که رأی شان را به یک سواری خوردن یا یک شکم آب گوشت به هرکه بانی شود، اهداء می کند و تازه، اینها غیر از آراء اسیر گوسفندی است... آراء رأس ها (الاغ ها و گاوها)... رهبری نمی تواند خود، زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم و برآمده از متن توده منحن باشد..."⁴¹.

³⁷ وَ إِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، سورة انعام، آیه 116. همچنین نگاه کنید به: سورة مائده آیه 59 و 103؛ سورة آل عمران، آیه 110؛ سورة اعراف، آیه 103؛ سورة توبه، آیه 8؛ سورة زُخْرُف، آیه 78؛ سورة فحر، آیه 12 و سورة های دیگر. حضرت علی نیز در خطبه های خویش، اکثریت مردم را بعنوان کسانی تعبیر می کند که همیشه بر باطل اجماع می کنند و در مسیر گمراهی گام می نهند. او معتقد است که "توده های مردم همواره بر سر سفره ای جمع می شوند که سیری آن اندک و گرسنگی آن بسیار است"، نهج البلاغه، ص 192، خطبه 649.

³⁸ اندیشه های سیاسی در اسلام، حمید عنایت، ص 44.

³⁹ ولایت فقیه، صص 58 و 62.

⁴⁰ نظام حکومت در اسلام، صص 30 و 96.

⁴¹ امت و امامت، صص 504 و 604 و 619 و 620 و 624 و 627. مقایسه کنید با: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله آیت الله سیدحسین طباطبائی، صص 74، 83، 93-94؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله مرتضی مطهری، صص 361-362؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، صص 91-92. کلمات داخل پرانتز از ماست.

وقتی اکثریت مردم جامعه ناقص، ناآگاه، کودک و گوسفند قلمداد شوند، لازم می آید که راهنما، شبان، ولی یا سرپرستی آنها را رهبری و هدایت نماید تا: "در پرتو هدایت او، امت (جامعه) حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند"⁴².

چنانکه گفته ایم اصل "ولایت" (سرپرستی) و اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفولیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه متأثر از قرآن است. در قرآن بیش از 235 بار واژه "ولاء" و "ولایت" و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به ولایت قهری پدر، حجر و قیمومت (قیم صیغار، اشخاص غیررشید و مجانین) مصادیقی از نظریه "ولایت" (سرپرستی) می باشد⁴³.

آیت الله خمینی با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود "ولی" و "قیم" را برای سرپرستی امور جامعه، امری لازم و ضروری می داند. به عقیده ی او: "قیم ملت با قیم صیغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارند"⁴⁴.

مرتضی مطهری نیز تأکید می کند: "امامت و پیشوائی، نوعی ولایت است، زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است"⁴⁵. با چنین اعتقادی است که "اسلام - بدون استثنا - در همه شئون افراد مجتمع انسانی مداخله می کند"⁴⁶.

اعتقاد به "ولایت" اساسی ترین اصل در باورهای شیعه است بطوریکه بسیاری از متفکرین شیعی آنرا "فطری" و "غیرقابل الغاء و تغییر" و "اهمال ناپذیر" می دانند که "برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد"⁴⁷. بقول دکتر شریعتی: "قبول و ارزش همه عقاید و اعمال دینی، منوط به اصل ولایت است"⁴⁸.

⁴² شیعه یک حزب تمام، ص 47، م.آ.7. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص 96.

⁴³ نگاه کنید به: قانون مدنی، مواد 1180-1194 و 1207-1217.

⁴⁴ ولایت فقیه، ص 46.

⁴⁵ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص 361-362. مقایسه کنید با نظر آیت الله طالقانی: اسلام و مالکیت، ص 207.

⁴⁶ علام طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ص 26؛ اسلام و نیازهای واقعی هر عصر، علامه طباطبائی، ص 52. آقا سید ابوالفضل نبوی نیز در تعریف "ولایت کلّیه" می گوید: "امام هر عصری با اذن و مشیت پروردگار، در جمیع اماکن و بر جمیع عوالم وجود فرمانفرماست و در هر نقطه از قلمرو هستی، امر و اراده او (امام) نافذ و جاری است"، امراء هستی، ص 78، انتشارات اسلامی، تهران، 1387 هجری قمری.

⁴⁷ نگاه کنید به نظرات آیت الله طباطبائی در: بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص 75-76 و 79 و 82 و 93-96 و 98. محمد تقی شریعتی: خلافت و ولایت...، ص 193. نظریه پردازان مجاهدین خلق، حتی اقتصاد اسلامی را نیز جزئی از "سیستم ولایت" می دانند، "سیستمی که خود در جهت ایدئولوژی اسلامی و در داخل این چهارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزش های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی اسلام است"، ابوزر ورداسبی: جزمیت فلسفه حزبی، ص 207.

⁴⁸ اسلامشناسی، ج 1، ص 86، م.آ.16؛ حسین، وارث آدم، ص 99، م.آ.19.

بنابراین: در فلسفه سیاسی شیعه، استقرار حکومت اسلامی، لزوماً و لاجرم مبتنی بر اصل "ولایت" خواهد بود. در این دیدگاه: محمد، هم رسول خداست، هم امام است و هم "ولی" (سرپرست) امت، و آمده است تا جامعه (امت) را از ضلالت و جهالت رهائی بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفه رهبری و رسالت از منبع الهی به جانشینان پیغمبر - یعنی امامان شیعه در دوازده نسل و سپس به جانشینان آنان (فقها) - تفویض می شود.

امام (پیشوا) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند و آرای اکثریت مردم عمل کند زیرا - قبلاً و فطرتاً - اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر "امام"، سعادت و شادمانی جامعه، امری فرعی و حتی پوچ و مسخره می نماید. او تنها متعهد است که هر چه زوتر جامعه را بسوی "کمال" هدایت کند، حتی اگر این "کمال" به قیمت رنج افراد و علیرغم میل و اعتقاد آنان باشد، بقول دکتر شریعتی: "مسئولیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعی است... مسئولیت گستاخ بودن در برابر مصلحت ها، در برابر عوام (مردم) و پسند عوام و بر ذوق و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن. رسالت سنگین رهبری (امام یا پیشوا) در راندن جامعه و فرد از آنچه هست بسوی آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن، بر اساس یک ایدئولوژی ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار رهبری و پیشرفت - یعنی تغییر انقلابی مردم - قرار دهیم آنوقت انتخاب این رهبری بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی دهند که با سنت ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (یعنی مردم) به سختی رفتار می کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد می کند و به آنها درس جدید تحمیل می کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسئول است که مردم را بر اساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد حتی علیرغم شماره آراء... رهبری باید بطور مستمر، به شیوه انقلابی - نه دموکراتیک - ادامه یابد... او هرگز سرنوشت انقلاب را بدست لرزان دموکراسی نمی سپارد"⁴⁹.

دیگر متفکران "اسلام راستین" نیز تأکید می کنند که: "در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آراء مردم باشد، قطعاً اکثریت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذائی و مصطلح مفهومی ندارد زیرا برنامه های اسلام همه انقلابی و با رعایت عقل طراحی شده و غالباً با تمایلات نفسانی و لذات حیوانی افراد مغایر است، لذا نمی شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد..."⁵⁰.

⁴⁹ دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص 504-505 و 521 و 601-602 و 630-631 م.آ. 26؛ مسئولیت شیعه بودن، صص 248-249 و 254 و 264، م.آ. 7؛ انتظار، مذهب اعتراض، ص 268، م.آ. 19؛ کلمات داخل پرانتز از ماست.

⁵⁰ آیت الله سیدصادق روحانی، نظام و حکومت در اسلام، صص 30 و 97. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص 85-86؛ روابط اجتماعی در اسلام، صص 35-36؛ محمدنقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص 88-89؛ حجت الاسلام طاهری خرم آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص 50 و 76 و 97-98.

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت ها جدا می کند، مسئله حاکمیت و منشاء آن است: در حکومت های مبتنی بر دموکراسی، اکثریت مردم حاکمیت دارند و از قوانین و حکومتی اطاعت می کنند ایجاد و انتخاب کرده اند، اما در حکومت اسلامی (در هر شکل و نام آن) بدلیل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسان ها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان او (پیغمبر، امامان و فقها) تفویض می شود.

فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انواع حکومت های اسلامی (از خمینی تا مجاهدین) مبتنی بر اصالت رهبر است. در این فلسفه، امام، مافوق و پیشوا است. ابرمردی است که جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می کند. دوام و قوام جامعه به وجود و بقای امام بستگی دارد. امام، عامل حیات و حرکت امت (جامعه) است. وجود و بقای امام است که وجود و بقای امت را ممکن می سازد. امام "پیشوا" است تا نگذارد امت به بودن و خوش بودن و لذت پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوا است که در پرتو هدایت او، امت - چونان گوسفندی - حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند.⁵¹

با چنین اعتقادی است که مجاهدین خلق نیز تأکید می کنند: "رهبری، مطلقاً، هیچ تعیینی به سمت پائین (توده ها) را نمی تواند بپذیرد، تعیین او را الزام مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمانش مشخص می کند. یک درجه پائین آمدن از این، محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می کند"⁵².

مسئله ولایت فقیه بر اساس آیه 59 سوره نسا قرار دارد. در این آیه، قرآن به مسلمانان تأکید می کند که: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" (یعنی: خدا و رسول خدا و جانشینان وی را اطاعت کنید) فقها و مفسران شیعه "اولی الامر" را ناظر بر امامان شیعه و جانشینان آنان (فقها) می دانند. بنظر آیت الله خمینی: "رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اکرم، ائمه اطهاراند که متصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلامی باشند و پس از آنها فقهای عادل علمدار این مقامات هستند... فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است؛ در امر حکومت، تمثیت امور مسلمین تا اخذ و مصرف عواید عمومی. از آنجا که فقها، ائمه رسل هستند باید رئیس ملت هم باشند... خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بر عهده فقهاست از گرفتن خمس و زکات و صدقات و خیریه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و ... حفظ مرزها و نظم شهرها... و این مسلم است که "الفقها حکام علی السلاطین" ...⁵³

⁵¹ نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، ص 47-48، م.ا.7؛ امت و امامت صص 523، 529 و 546-548، م.ا.26. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، صص 94 و 96؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، ج 4، صص 11-12، ج 5، ص 54؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت، حجت الاسلام حسن طاهری خرم آبادی، صص 40 و 60-61؛ اقتصاد توحیدی، ابوالحسن بنی صدر، ص 263.

⁵² سخنرانی مهدی ابریشم چی، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق، نشریه مجاهد، شماره 255، ص 23.

⁵³ ولایت فقیه، صص 19-21، 35، 39، 42-43، 45، 57، 65، 67، 70، 76؛ کشف الأسرار، صص 232-234.

دکتر علی شریعتی نیز درباره نقش سیاسی امام و ولی فقیه معتقد است: "امام در کنار قدرت اجرائی نیست. هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسئولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام، هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و ... شیعه پیروی از امام را بر اساس آیه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" توصیه می کند و امام را "ولی امر" می داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیر امام که نایب اوست در شیعه شناخته می شود (زیرا که) العلماء حکام علی الناس"⁵⁴.

مجاهدین خلق نیز ضمن تکرار سخن شریعتی، درباره اهمیت رهبری و لزوم تقلید تأکید می کنند: "با وجود عامل هدایت کننده و سازمان پیشتاز، اختیاری برای توده ها و افراد جامعه بجا نمی ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. آگاهی پیشتاز (یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می کند که سراسر جامعه را در برگرفته و در برابر آن، افراد جامعه، مکلف به اطاعت و گردن گذاری هستند... توده های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید"⁵⁵.

روشن است که در این "تقلید"، هرگونه تفکر، تعقل و تردیدی ممنوع و گناه کبیره خواهد بود. در چنین شرایطی، ایمان به سلطه با سلطه ایمان در هم می آمیزد و لذا: کنجکاوی کردن و اما گفتن خطرناک است، بقول دکتر شریعتی "باید اطاعت کورکورانه و تشکیلاتی داشت... این معنای تقلیدی است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیر امام (ولی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته می شود. تقلید نه تنها با عقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است"⁵⁶.

بنابراین: امام یا ولی فقیه "اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند، از میان ببرید، (نه تنها حکم به عدل

⁵⁴ امت و امامت، ص 529، م.آ.26؛ جهت گیری طبقاتی اسلام، صص 152-153، م.آ.10؛ مقایسه کنید با: نظرات آیت الله طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص 94؛ آیت الله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولا و ولایت ها، صص 362-364 و 368-369؛ آیت الله سید صادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص 17 و 30 و 39 و 71 و 181.

⁵⁵ نشریه مجاهد، شماره 260، ص 10؛ چگونه قرآن پیاموریم (2)، ص 64، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق؛ همچنین نگاه کنید به: تبیین جهان، مسعود رجوی، ج 4، ص 11، ج 5، ص 54؛ نشریه مجاهد، شماره 255؛ نشریه مجاهد، شماره 283، سخنرانی مسعود رجوی و مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، ده گفتار، صص 226-227؛ دکتر شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص 268، م.آ.19.

⁵⁶ نقش انقلابی یاد و یادوران، صص 208-209، م.آ.7، حسین وارث آدم، صص 267-268، م.آ.19. مقایسه کنید با نظر دکتر عبدالکریم سروش: نشریه کیان، شماره 5، مقاله "عقل و آزادی". همچنین نگاه کنید به: حدیث بندگی و دلبردگی، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران، 1375؛ آیت الله طالقانی در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامی یادآوری می کند که: "... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود، توحید در ذات و توحید در عبادت، مقدمه و پایه فکری بوده برای توحید در اطاعت. آزادی و مساوات از همین معنای خداشناسی و توحید سرچشمه می گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنی، تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی.... "تنبه الامة و تنزیه المله. علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص 8.

فرموده بلکه) بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد" 57.

* * *

"انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق" در حقیقت طرح و تثبیت نظریه امامت و ولایت فقیه در ایدئولوژی و فلسفه سیاسی مجاهدین بود. این "انقلاب ایدئولوژیک" با طرد عناصر غیراسلامی و التقاطی (مارکسیستی - سوسیالیستی) بسود تحکیم اصول اساسی شیعه، نظریه امامت و ولایت را در بینش سیاسی-ایدئولوژیک مجاهدین خلق تحکیم و تثبیت کرده است.

"انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و طرح مسئله "رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" - جدا از علل و انگیزه های سیاسی-تشکیلاتی و جوانب اسرارآمیز، اخلاقی و عاطفی آن، اگر برای همه سازمان های سیاسی ایران حیرت و شگفتی بدنبال داشت، برای آگاهان مسائل اسلامی و خصوصاً شیعی - اما - قابل فهم و پذیرش بود، زیرا روشن بود که مجاهدین خلق با اعتقاد به اسلام و قبول فلسفه سیاسی تشیع (یعنی امامت و ولایت) بعنوان چهارچوب ایدئولوژیک و ارزشی خود، سازمان خویش را اساساً بر حول رهبری و تداوم نظریه امامت و ولایت بنا نهاده اند.

مسعود رجوی (همانند آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر شریعتی و ...) تأکید کرده که: "امامت یعنی تداوم اصل نبوت و عنصر رهبری کننده در تاریخ ... مجاهدین را هیچ اختلافی با مجاهدین صدر اسلام نیست" 58. با اعتقاد به اصل ولایت است که رجوی، انتخاب رهبری را مغایر اصول عقیدتی خویش می داند و تأکید می کند: "علی العموم در سازمان ها و احزاب ... کمیته هایی در پائین ترین سطوح باید باشد که به ترتیب کمیته های بالاتری را انتخاب کنند... ولی ما بر اساس اصول عقیدتی خودمان و انتخاب چند درجه ای رهبری بیش از پیش پرهیز می کنیم... و اما رهبری که وجه مشخصه اش وجه عقیدتی و ایدئولوژیک است، در رأس رهبری دسته جمعی سازمان - به معنای رهبری عام - قرار دارد" 59.

بر این اساس "رهبری (امام یا ولی فقیه) مطلقاً هیچ تعینی به سمت پائین (توده ها) را نمی تواند بپذیرد... در یک سازمان انقلابی، یگانگی ایدئولوژیک - که تجسم مادی آن در رهبری یگانه ایدئولوژیک است - اساسی ترین بستر دموکراسی و رهائی است... جز با ایدئولوژی و روابط فوق دموکراتیک درونی، امکان ندارد که متحد بمانیم..." 60.

57. ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص 75 و 78. همچنین نگاه کنید به سخنرانی او: روزنامه اطلاعات، 17 دی ماه 66.

58. تبیین جهان، ج 1، صص 37 و 41، ج 4، ص 11 و ج 5، ص 54. همچنین نگاه کنید به کتاب: ضرورت عام رهبری، صص 50 و 147-148.

59. سخنرانی مسعود رجوی، نشریه مجاهد، شماره 283، نهم اسفند 64.

60. نشریه مجاهد، شماره های 255 و 256، سخنرانی مهدی ابریشم چی و شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق.

بنابراین: هرگونه تأمل، تعقل و تردید در فلسفه وجودی "انقلاب ایدئولوژیک" امری باطل و بیهوده است چرا که "برای فهم و درک آگاهی شگرف و رهبری خاص الخاص مسعود رجوی ... تنها و تنها با رهائی کامل از هرگونه تردید می توان بسوی آن دست دراز کرد"⁶¹.

قبلاً گفتیم که خداگونگی انسان و خلیفه بودن وی بر زمین بجای خدا در اسلام و خصوصاً در شیعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (یعنی پیغمبر، امام و ولی فقیه) است چرا که نشان داده ایم در دیدگاه قرآنی، انسان ها - در تحلیل نهائی - یا **عبدالله** هستند یا "**اغنام الله**" (گوسفندان خدا). با این دیدگاه و با اعتقاد به اصل امامت و ولایت کلیه یا "رهبری تام و تمام" است که در دیدگاه مجاهدین خلق، مسعود رجوی نیز چونان موجودی "فوق بشری" متصل به "منبع وحی" و حتی "خدا" قلمداد می شود که "آینده" را می بیند و جهان و جامعه را در حیطه "آگاهی شگرف" خود دارد.⁶²

مهدی خدائی صفت (عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق) درباره "انقلاب ایدئولوژیک" و نقش و جایگاه مسعود رجوی در اندیشه و اعتقاد مجاهدین - بروشنی - تأکید می کند: "ما به خدائی معتقدیم که در عمل روزمره ما حضور داشته باشد، خدائی که بتوانیم با او رابطه ای واقعی و عینی برقرار کنیم و این، جز از طریق تنظیم رابطه با رهبری تام و تمام عقیدتی (یعنی مسعود رجوی) حاصل نمی شود"⁶³.

هدف اصلی و رسالت غائی امام (رهبر) پرورش و ایجاد یک "امت" است یعنی ایجاد یک جامعه مبتنی بر یک ایدئولوژی. بنابراین: امت یک جامعه اعتقادی است و امام، رهبر عملی و عینی امت است، یعنی زمامداری که این جامعه اعتقادی را بسوی تحقق و هدف هائی که مکتب و مذهب آن را تعیین کرده، هدایت می کند و رسالت امت سازی پیامبر را ادامه می دهد. اگر ملت در تنوع آرا و عقاید واقعیت می یابد، امت - اما - تنها و تنها بر اساس "وحدت کلمه"، یگانگی عقیده یا "توحید فکری" بوجود می آید: "افراد یک امت - از هر خون و خاک و نژاد - یک گونه می اندیشند، ایمانی یکسان

⁶¹ ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، ص 34. این کتاب، تنها تحلیل نیمه رسمی درباره "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" است که متن آنرا قبلاً در نشریه مجاهد چاپ گردیده و بعد بصورت کتاب فاز طرف انتشارات وابسته به سازمان مجاهدین (انتشارات طالقانی) منتشر شده است. نویسنده - مانند دکتر علی شریعتی - ابتدا اصل امامت یا رهبری عام و تمام را مغایر با اصول دموکراتیک و موازین آزادیخواهی می دانست و لذا - مدتها - در "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و "طرح و تثبیت رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" با تردید، آشفتگی و سرگردانی می نگریست (صص 9 و 14 و 23-24 و 28) اما پس از یک ماه "کشف و شهود عارفانه" و "سفر دورودراز تاریخی" و با "رهائی کامل از هرگونه تردید" سرانجام به توجیه عجیب و "کشف عظیم" نائل شد: "**انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق کشف بزرگی است همسنگ کشف قوه جاذبه زمین و کشف قوه بخار!**" نگاه کنید به صص 29 و 31-33 و 42، ضرورت عام رهبری، و مقایسه کنید با نظر دکتر علی شریعتی، شیعه یک حزب تمام عیار، ص 81، م 71 که در آن، کتاب "سیر تدریجی تحول قرآن" مهندس مهدی بازرگان را "کشفی همسنگ کشف نیوتون" دانسته است!!!

⁶² برای آگاهی از نمونه های اینگونه باورها در نزد مجاهدین و علل روانی و اجتماعی آن نگاه کنید به: نشریه مجاهد، شماره های 250 تا 260؛ اندیشه رهائی، شماره 5، صص 30-98.

⁶³ نشریه مجاهد، شماره 246، 19 اردیبهشت 64، ص 35.

دارند و در یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند که بسوی تکامل حرکت کنند، جامعه را به کمال ببرند نه به سعادت⁶⁴.

بدین ترتیب: جامعه بی طبقه توحیدی نظریه پردازان اسلام راستین، تولد می یابد. جامعه بی طبقه توحیدی - در واقع - قبول فلسفه سیاسی تشیع، گردن گذاشتن بر امامت و پیشوائی امام یا فقیه، یکی شدن یا بقول مجاهدین "یگانه سازی" اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها و توحید در اندیشه و عمل است: "در جامعه توحیدی تمام ذرات و همه حرکات و پدیده های وجود با یک آهنگ و یک جهت در حرکت اند و هرچه به آن سوی، روی ندارد، نابود شدنی است. جامعه ای که در همه جا، جو فکری مشابه بوجود می آید، جامعه ای که در همه جای آن بتوانیم اکسیژن اسلام را تنفس کنیم، جامعه ای که مذهب به عنوان یک استراتژی و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی همه عرصه های فکری، فرهنگی، ارزشی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد"⁶⁵.

اسلام بنا بر ماهیت طبقاتی و سرشت ایدئولوژیک خود، نمی توانست - و نمی تواند - حامل برابری های حقیقی باشد. اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی - بصورت تفاوت بین مالک و مملوک، زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و کافر - به عنوان یک نص و حکم ثابت در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده است⁶⁶.

در قرآن و احادیث پیغمبر، سخنی از آزادی و آزادی بیان و عقیده وجود ندارد⁶⁷. با اینحال گروهی از نظریه پردازان "اسلام راستین" از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حتی سوسیالیسم سخن گفته اند و خصوصاً از شورا و حکومت شورائی یاد کرده و در این باره به آیه ای از قرآن (امرهم شوری بیئهم) استناد کرده اند⁶⁸. در حالیکه اسلام یک نظام ایدئولوژیک است و هرگونه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در دایره بسته ایدئولوژی اسلام و به شرط اعتقاد به آن، طرح می شود. به همین جهت در نظام اسلامی، انسان ها نه بر اساس خاستگاه طبقاتی یا اجتماعی خویش، بلکه - ابتدا - بر اساس گرایش های اعتقادی خود به مؤمن و کافر تقسیم می شوند⁶⁹. در این طبقه بندی آنچه اصل و اساسی است نه انسان - بعنوان موجود آزاد اجتماعی - بلکه اصل، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی و یک حقیقت برتر است. اسلامی که بقول مسعود رجوی: "محکم و استوار بر جای خویش خواهد ماند.

⁶⁴ امت و امامت، دکتر شریعتی، ص 520، م. آ 26؛ شیعه، یک حزب تمام، شریعتی، ص 45، م. آ 7؛ همچنین نگاه کنید به: جهان بینی توحیدی، مرتضی مطهری، ج 2، ص 87.

⁶⁵ اسلامشناسی، دکتر شریعتی، ص 172، م. آ 16؛ تکیه به مذهب، صص 22-23؛ مقایسه کنید با نظرات آیت الله طباطبائی در کتاب: روابط جنسی در اسلام، ص 84؛ بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص 84؛ مجاهدین خلق: پراگماتیسم، صص 27-28، جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، ص 260.

⁶⁶ نگاه کنید به: اسلامشناسی، علی میرفطروس، صص 48-53 و 56-63؛ پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (درباره اسلام و اسلامشناسی) صص 40-48 و 55-58 و 76-80.

⁶⁷ آیت الله سیدعلی خامنه ای، کیهان هوائی، 9 اردیبهشت 66، ص 8.

⁶⁸ لازم به تذکر است که این جمله، شکل ناقص و تحریف شده آیه 159، سوره آل عمران است و نه تنها بمعنای "شورا" در معنای امروزی آن نیست، بلکه مؤید نظریه ولایت است. در این آیه، خدا به محمد (رسول، امام و ولی جامعه) توصیه می کند که: "اگر امت بنادانی در باره تو بد کنند، برای دلجوئی آنها در کار جنگ مشورت نما، اما آنچه خود تصمیم گرفتی انجام ده".

⁶⁹ امت و امامت، شریعتی، ص 578.

هیچ کس و هیچ مکتبی هم تا به ابد، معترضش نخواهد شد. هرکس بشود چون با حق درآویخته، به خاک سیاه خواهد نشست⁷⁰.

در نظام اسلامی، اصل بر اصالت ایدئولوژی است نه بر اصالت انسان، و هدف: اسارت انسان ها در برابر یک استبداد بیرونی (بنام خدا و امام) و انقیاد آن ها به یک ایدئولوژی عام و فراگیر می باشد⁷¹. بقول دکتر شریعتی، هدف: "بازگشت به مذهب بعنوان یک استراتژی و یک ایمان، و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی می باشد"⁷². "باید یک جنگ آزادیبخش برای خود اسلام آغاز کنیم که اسلام آزاد بشود، خود اسلام نجات پیدا کند، نه اینکه مسلمان ها نجات پیدا کنند..."⁷³

نظریه پردازان "اسلام راستین" با محوری کردن دین در زندگی انسان ها و تبیین و تفسیر آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم تحت احکام شریعت، تأکید می کنند: توحید یکی از اصول اسلام در کنار دیگر اصول اعتقادی - مانند نبوت و قیامت و غیره - نیست بلکه توحید زیربنای همه این عقاید است. توحید زیربنای حیات فکری و اجتماعی، مادی و معنوی است. به عبارت دیگر، توحید، مبنا و جهت اساسی همه وجوه زندگی انسان، اندیشه، احساس ها و اعمال با هر شکل و کیفیتی است... پس تمام چیزهای این سیستم، این فرهنگ و این جامعه فی الواقع اسلامی به این ختم می شود که خدا را دریابد، نه توی انشاء، بلکه در عمل، توی عمل یعنی چه؟ یعنی جوهر نظام، نفی همه چیزهای دیگر باشد... جوهر نظام، خداست"⁷⁴.

بنابراین: "توحید زیربنای همه ارزش ها و اساس همه نوامیس اسلامی" است. آزادی، دموکراسی و عدالت فقط و فقط با پذیرش این اصل قابل تصور و تصویر است. این امر ناشی از همان جهان بینی توحیدی است که با قبول نکردن هیچگونه تضاد، دگراندیشی و تنوعی، می خواهد "به هر قیمتی" جامعه را نه به "سعادت" بلکه بسوی "کمال" هدایت نماید.

علامه سیدمحمدحسین طباطبائی درباره اهمیت اعتقاد به توحید و پیوند آن با آزادی و عدالت اجتماعی می گویند: "عده ای از مفسرین و کسانی که در این زمینه ها به بحث پرداخته اند با زحمت فراوان خواسته اند اثبات کنند که در اسلام، آزادی عقیده وجود دارد. اینان به آیه "لا إكراه فی الدین" و نظایر آن استدلال کرده اند... آنچه فعلاً در اینجا می توانم بگویم این است که توحید، اساس همه نوامیس

⁷⁰ تبیین جهان، دفتر اول، ص 30.

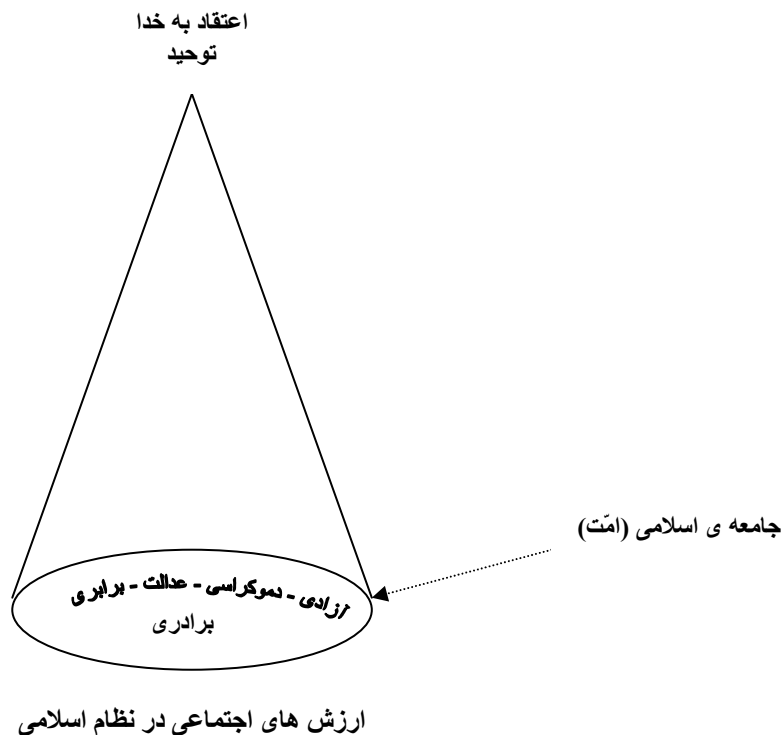
⁷¹ این اصالت ایدئولوژی - چنانکه گفتیم و خواهیم گفت - از طریق "اصالت رهبر" (پیشوا یا امام) واقعیت می یابد.

⁷² تکیه به مذهب، صص 22-23.

⁷³ جهت گیری طبقاتی در اسلام، ص 133، م 10.

⁷⁴ اسلامشناسی، درسهای دانشکده مشهد، دکتر علی شریعتی، صص 67-68، م 31. نشریه کیان، شماره 11، صص 15-16 مقاله "حکومت دموکراتیک دینی"، عبدالکریم سروش، کتاب احیاء، دفتر پنجم، مقاله باور دینی و داور دینی، عبدالکریم سروش، تهران، 1370؛ مقایسه کنید با نظرات آیت الله مطهری، جهان بینی توحیدی، وحی و نبوت، ص 231، پیرامون انقلاب اسلامی، ص 88؛ تنبیه الأمه و تنزیه المله، علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص 8؛ مجاهدین خلق: دیدگاه های مجاهدین خلق درباره قانون اساسی دولت اسلام، ص 75.

اسلامی است و با وجود این، چگونه ممکن است اسلام، قانون آزادی عقیده را تشریح کند؟ اسلام در تمام قانونگزاری های خود، جز بر پایه توحید، اتکا نداشته است. این توحید یعنی اینکه سه اصل مُسَلَّم توحید، نبوت و معاد را قبول داشته باشد... بنابراین آزادی در دایره این عقاید وجود دارد و اگر آزادی را خارج از این دایره نیز جاری و سازی بدانیم، دین را از اصل، ویران کرده ایم"⁷⁵



مرتضی مطهری نیز با تکیه بر آراء علامه طباطبائی تأکید می کند: "ما، عدالت را هم در سایه خدا می خواهیم. اگر بنا باشد عدالت باشد اما از نام و یاد خدا اثری نباشد، ما از چنین عدالتی بیزاریم"⁷⁶.

بنابراین: جامعه بی طبقه توحیدی (قسط) جامعه ای است که - اساساً - "بر طرز فکر خداپرستی استوار می باشد... جامعه بی طبقه، اصل است اما برخلاف سوسیالیسم غربی، هدف نیست. فلسفه سیاسی و شکل رژیم در جامعه بی طبقه مبتنی بر اصالت رهبری (یعنی امامت و ولایت) است... سوسیالیسم راستین و جامعه بی طبقه بدون مذهب ممکن نیست"⁷⁷.

⁷⁵ روابط اجتماعی در اسلام، صص 46-47 و 67-68؛ بحثی در مرجعیت و روحانیت، صص 85-86.
⁷⁶ پیرامون انقلاب اسلامی، صص 54-55، و 307. مقایسه کنید با نظر عبدالکریم سروش در مصاحبه با نشریه فرانسوی لوموند، 4-5 اوت 1997.
⁷⁷ تاریخی تکامل فلسفه، دکتر شریعتی، ص 7، م.آ 31؛ اسلامشناسی 1، ص 75، م.آ 16؛ مذهب، علیه مذهب، ص 222، م.آ 22. مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، مقاله "سوسیالیسم، مولودی آلوده"، کیهان هوائی، ص 12، 5 آذر 1365؛ احمدرضائی، راه حسین، ص 7؛ ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، صص 139-140.

در نزد نظریه پردازان "اسلام راستین" آزادی، ایده آل نیست. وسیله ای برای تحقق ایده آل است و این ایده آل همان "حقیقت برتر" است که ایندولوژی اسلام آنرا نشان داده است.⁷⁸ بنابراین: در همه حکومت های اسلامی (در هر نام و شکل آن) آزادی با اسارت در دین آغاز می شود، به همین جهت است که همه نظریه پردازان "اسلام راستین" - یکصدا - مخالفت خویش را با آزادی و دموکراسی غربی اعلام می کنند. آنان تأکید می کنند که "حکومت اسلامی هرگز مشابهتی با دموکراسی غربی ندارد" چرا که "آزادی و دموکراسی غربی تماماً خرافه ای بیش نیست"⁷⁹. آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی چونان "حجاب عصمت به چهره فاحشه" است.⁸⁰ در نزد نظریه پردازان "اسلام راستین": "آزادی در جوامع غربی، در آزادی شهوات خلاصه می شود. آزادی غربی بنام آزادی زن و صریح تر، آزادی روابط جنسی، روح دختران، زنان و جوانان را سخت فاسد کرده است..."⁸¹. از این گذشته، در جامعه ای که اکثریت مردم آن - پیشاپیش - ناقص و نادان و گوسفند قلمداد شده اند، رعایت آزادی و دموکراسی نه تنها معقول و منطقی نیست بلکه به قول دکتر شریعتی: "حتی خطرناک و ضدانقلابی" می باشد چرا که "اصل حکومت دموکراسی - برخلاف تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری (یعنی امامت و ولایت) مغایر است، بنابراین: رهبر انقلاب و بنیانگذار مکتب حق ندارد دچار وسوسه لیبرالیسم غربی شود و انقلاب را به دموکراسی رأس ها (الاغ ها) بسپارد..."⁸².

مخالفت نظریه پردازان "اسلام راستین" با آزادی و دموکراسی غربی - اساساً - از واپس گرائی تاریخی (بازگشت به حکومت صدراسلام) و انگیزه های ارتجاعی آنان (تحقق امامت و ولایت فقیه) سرچشمه می گیرد وگرنه روشن است که آزادی و دموکراسی غربی - با همه ضعف های آن - یک پیشرفت تاریخی در مبارزات بشریت ستمدیده است. این آزادی و دموکراسی نه یک "کلمه مبتذل و صرفاً آزادی انتخاب بین کارتر و ریگان است"⁸³ و نه "هدیه بروژوازی و لقمه چرب و شیرین مسمومی است که با صد منت به ما اعطا می کنند"⁸⁴. چنین دیدگاهی به ماهیت و منشاء آزادی و دموکراسی غربی در حقیقت جلوه ای از نظریه ولایت است که اکثریت مردم (حتی در جوامع غربی) را نادان و ناقص و منحط قلمداد می کند. آزادی و دموکراسی غربی حاصل ساختار اقتصادی-اجتماعی جوامع غربی و محصول مبارزات مشترک مردم و روشنفکران مترقی در کشورهای اروپائی و آمریکائی است که در ادامه خود - از جمله - باعث جدائی دین از دولت شده است.

⁷⁸ . امت و امامت، شریعتی، صص 504-505.

⁷⁹ . مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین... ص 114؛ راه حسین، احمدرضائی، ص 8.

⁸⁰ . دکتر علی شریعتی، حسین، وارث آدم، ص 99.

⁸¹ . آیت الله مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صص 103-104؛ مسئله حجاب، ص 244. مقایسه کنید با نظر

جلال آل احمد درباره آزادی زن در ایران: غرب زدگی، صص 50 - 51.

⁸² . امت و امامت، صص 604 و 607 و 622؛ شیعه یک حزب تمام، ص 47، م. 7. کلمات داخل پرانتز از ماست.

⁸³ . مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین...، صص 74 و 114.

⁸⁴ . دکتر شریعتی، امت و امامت، ص 622.

جدائی دین از دولت

با توجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام اسلامی و جایگاه اسلام – بعنوان یک حقیقت برتر – و با توجه به نقش، مقام و منزلت امام یا ولی فقیه – بعنوان "پیشوا" و "تجسم عینی ایدئولوژی اسلام" – عقیده نظریه پردازان "اسلام راستین" درباره عدم جدائی دین از دولت قابل درک است، زیرا که امام یا ولی فقیه در کنار قدرت اجرایی نیست، او خود، مسئولیت مستقیم سیاسی جامعه را دارا است و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست. امام یا ولی فقیه هم پیشوای دین است و هم رئیس و رهبر دولت. بنابراین در عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" مسئله ای بنام جدائی دین از دولت – اساساً – نمی تواند وجود داشته باشد، چرا که در حقیقت، امامت جنبه معنوی شخصیت امام و خلافت، جنبه سیاسی- اجتماعی شخصیت اوست. مسئولیت امامت و خلافت در فلسفه سیاسی اسلام یکسان است و تفاوتی ندارد⁸⁵. بر این اساس است که دکتر شریعتی، مجاهدین خلق و دیگران جدائی دین از دولت (حکومت) را "انعکاسی از افکار القائی جدید غربی و ساخته و پرداخته ابرقدرت ها" می دانند و تأکید می کنند که "نظریه جدائی دین از دولت را قدرت هائی بنام تشیع ساخته اند... این نظریه، تعبیر دیگری است از تفکیک سیاست از روحانیت"⁸⁶.

⁸⁵ نگاه کنید به: احکام السلطانیه، ابوالحسن ماوردی، صص 4-6 و مقایسه کنید با نظر دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص 583 – 585 و 589 و 630؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص 57 – 58.

⁸⁶ نگاه کنید به: امت و امامت، صص 584 و 589 و 630؛ ولایت فقیه، صص 16-17؛ نشریه راه آزادی (وابسته به مجاهدین خلق)، مقاله ابوذر ورداسبی، شماره 2، ص 31؛ جلال گنجه ای، نشریه راه آزادی، شماره 6، صص 19 و 22 و 70.

اسلام راستین و توتالیتریزم

(تمام خواهی و سلطه گرائی)

مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" با اصول و ویژگی های توتالیتریزم این واقعیت را روشن می کند که آراء و عقاید این نظریه پردازان دارای ذخائر فراوانی از اصول و ویژگیهای توتالیتریزم (فاشیسم و نازیسم و استالینیزم) می باشد، از جمله می توان از اصول و مشخصات زیر یاد کرد:

1. وجود یک شخصیت گیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر.
2. ایدئولوژی فراگیر برای تشریح تصمیمات پیشوا یا امام.
3. اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه.
4. کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد.
5. ایجاد همصدائی و "وحدت کلمه".
6. بسیج و بسیج توده ای.
7. ایجاد "جامعه بی طبقه".

8. ضدیت با آزادی و دموکراسی.

9. ضدیت با روشنفکران.

10. اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و جامعه شناسی مدرن.

1. وجود یک شخصیت گیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر

هم در آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" و هم در توتالیتراریسم حضور و وجود یک شخصیت گیرا و "آبرمرد" نقش و جایگاه اساسی دارد. در تفکرات اسلامی، این شخصیت گیرا، امام، رهبر یا ولی فقیه است و در نظام های توتالیتر این شخصیت فرهمند (charismatique) پیشوا نامیده می شود.

امام یا پیشوا کسی است که صفات "فوق انسانی" دارد و این صفات دارای برجستگی هائی است که دارنده آن (یعنی امام یا پیشوا) را بصورت "مرد تقدیر" و "فرستاده خدا" معرفی می کند. بر این اساس چنین وانمود می شود که در تصمیمات امام یا پیشوا حکمتی است که زمینیان (یعنی مردم جامعه) از درک و فهم آن، عاجز و ناتوانند. به این جهت خصوصی ترین اعمال رهبر یا پیشوا (حتی ازدواج ها و طلاق هایش...) اقدامی "تاریخ ساز" و درجهت "منافع خلق و انقلاب" معرفی می شوند. در حقیقت امام یا پیشوا عامل حیات و بقای جامعه است و بقول دکتر شریعتی: "حیات و بقای جامعه به وجود امام یا پیشوا بستگی دارد" از این رو: هم در رژیم های توتالیتر و هم در رژیم اسلامی، امام یا پیشوا تنها یک رئیس مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش هیچ نهاد مستقلی وجود ندارد. او با یک دستور یا "فتوا"، حتی تنها حزب موجود و خودساخته را تعطیل می کند. از این رو، نظام های توتالیتر و نظام اسلامی را نمی توان نظام های "تک حزبی" دانست.

هم فاشیسم و نازیسم و استالینیسم و هم حکومت های اسلامی افراد را - بسادگی - قربانی چیزی می کنند که مصلحت جامعه می دانند. موج دستگیری ها، شکنجه ها، الغاء آزادی بیان و اندیشه، سرکوب زنان و روشنفکران و قتل عام اقلیت های ملی و مذهبی و سیاسی همه و همه می توانند با مصلحت جامعه - که در حقیقت مصلحت و منفعت خود امام یا پیشوا است - توجیه و تشریح شوند.

اصل "اصالت رهبری" در رژیم های توتالیتر یک سلسله مراتب قدرت ایجاد نمی کند و مانند رژیم اقتدارگرا (اتوریتار) قدرت به ترتیب از بالا به پایین سیر نمی کند. در واقع، اصل اقتدار و مرجعیت در رژیم توتالیتر از جهاتی برعکس رژیم اقتدارگرا است زیرا اقتدار مرجعیت در شکل های سنتی آن - همواره - به قصد محدود کردن آزادی است و هدفش هرگز الغاء آزادی نیست حال آنکه رژیم های توتالیتر و اسلامی، هدفشان الغاء آزادی است.⁸⁷

⁸⁷. نگاه کنید به صص 130 - 131 کتاب حاضر [صص 15 و 16 این متن الکترونیک] و مقایسه کنید با:

توتالیتراریسم (سلطه گرایی)، ص 95، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، 1358، همچنین با

Hannah Arendt: Le systeme totalitaire, ed Seuil, Paris, 1972, pp. 101- 103

2. ایدئولوژی فراگیر برای تشریح تصمیمات "پیشوا" (امام)

توتالیتراریسم و اسلام – اساساً و ابتدائاً – یک نظام ایدئولوژیک می باشند، در این دو سیستم، ایدئولوژی (فاشیسم، نازیسم، استالینیزم و اسلام) بعنوان یک حقیقت برتر، همه ارزش ها و عقاید اجتماعی، سیاسی و اخلاقی جامعه را تحت سلطه خویش دارد. ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر چیزی شبیه به آمیختگی دین و دولت در نظام اسلامی است آنچنانکه رئیس سیاسی جامعه در عین حال رئیس مذهبی آن نیز هست. او است که قوانین مدنی، شرعی و اخلاقی را تنظیم، تفسیر و اجرا می کند.

ایدئولوژی – بعنوان یک حقیقت برتر – چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی (خصوصاً شیعی) خود را از طریق تبلیغات گسترده، تفتیش، بازرسی فکری، تکفیر مذهبی، قهر و خشونت، ارباب، ترور جسمی و فکری، سرکوب هر نوع دگراندیشی و آزاد فکری تحمیل و تثبیت می کند. اصول ایدئولوژیک بعنوان "وحی منزل" و "کلام آخر" به ابزار تحمیل توده ها و وسیله ای برای سرکوب آزادی ها و آرمان های دموکراتیک روشنفکران جامعه بدل می شود. نازیسم (در آلمان) و فاشیسم (در ایتالیا)، استالینیزم (در شوروی) و حکومت جمهوری اسلامی (در ایران) نمونه های عینی و تاریخی این مدعا هستند.

ایدئولوژی برای رژیم های توتالیتر دو نقش اساسی دارد؛ نخست: ایجاد مشروعیت برای رژیم و رهبر است. رهبر در رژیم توتالیتر (مانند امام و پیشوا در حکومت اسلامی) برای جلوه دادن اختیارات بلامنزاع خویش، ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهد زیرا برای مشروعیت حکمت او هیچ منبع دیگری وجود ندارد. این بدان معنا نیست که ایدئولوژی حکومت های توتالیتر (از جمله حکومت اسلامی) یک مقوله مشخص و تفسیر شده است، زیرا اگر نقش رهبر، تنها عملی کردن برنامه روشن از پیش معین شده باشد اصالت با ایدئولوژی و برنامه است نه با رهبر. هرچه ایدئولوژی، روشن تر و برنامه، دقیق تر باشد، دست و پای "رهبر فرهمند" بیشتر بسته است. هیتلر در "نبرد من" نوشته است: "برای بسیاری از پیروان، جوهر جنبش ما، در نص برنامه ها و اساسنامه ما نیست بلکه در معنائی است که ما می توانیم به آنها بدهیم"⁸⁸.

دومین نقش ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر و اسلامی عبارت از ایجاد از خودبیگانگی و جنون جمعی در میان توده های هوادار است. موج تظاهرات جنون آمیز، خودسوزی ها و سیل نامه ها و طومارهای گریه آلود در بیان عجز و ناتوانی و بی ارزشی وجود توده هوادار و در ستایش "عظمت"، "آگاهی شگرف" و "معجزه آسا"ی رهبر، سراسر نشریات، روزنامه ها و برنامه های رادیو-تلویزیونی رژیم های توتالیتر را پر می کنند. این امر، از خودبیگانگی و رواج بی حسی اخلاقی در میان توده ها را تشدید می کند. هنگامی که رهبر، دست به تجاوزات آشکار به حقوق مردم می زند و حتی چهارچوبهای پذیرفته شده اسمی را نیز زیر پا می گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد که جلو بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری متوجه نماید. در اینجا است که ایدئولوژی از طریق جنون جمعی و همراه با بی حسی اخلاقی

⁸⁸. نبرد من، ص 67.

نسبت به قربانیان، به کمک رژیم های توتالیتر می شتابد. هیتلر، استالین، خمینی و مسعود رجوی موفق شدند این "بی حسی اخلاقی" را بوجود آورند. وظیفه ایدئولوژی اینست که "مسائل"ی بوجود آورد که بتوان خشم مردم از کم و کاستی ها و بی نوائی های موجود را متوجه آنها کرد. این مسئولین و مقصرین، گاهی مشخص ترند: برای هیتلر، یهودیان، و برای آیت الله خمینی، شیطان بزرگ (آمریکا) و جنگ عراق و ... گاهی مبهم تر (مانند خرابکاران، خائنین، ضدانقلاب و ...)

باید یادآور شد که تفاوت اصلی میان نقش ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر و رژیم های مبنی بر دموکراسی، انحصاری بودن ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر است.⁸⁹

3. اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه

هم در آراء متفکران "اسلام راستین" و هم در عقاید نظریه پردازان فاشیسم و استالینیسم، توده های مردم به "صیغار" و یا "گله های گوسفند" تشبیه شده اند که امام یا پیشوا "رسالت" دارد تا آنها را سرپرستی و هدایت نماید. هیتلر در کتاب "نبرد من" از توده های مردم بعنوان "گله رأی دهنده" و "منحط و مقلد" یاد می کند. گوبلز و موسولینی توده ها را "موم ها و گل های خام"ی تصور می کردند که می توان - به دلخواه پیشوا - آنها را به هر شکلی درآورد. به عقیده روبرت لیه (نظریه پرداز جبهه کارگری حزب نازی) اکثریت مردم جامعه "کودکان بزرگی هستند که هیچگاه فکر نمی کنند. بنابراین باید دائماً آنها را آموزش داد و مواظب شان بود..." چنانکه دیدیم در آراء نظریه پردازان اسلام راستین (خصوصاً دکتر شریعتی، طباطبائی و آیت الله خمینی) نیز از توده های مردم بعنوان "گله های رأی دهنده"، "گوسفند"، "منحط و مقلد"، "ناقص و نادان" و "کودک" یاد شده است.⁹⁰

4. کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی

و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد

برای رژیمی که مدعی ساختن جهانی تازه بر اساس ایدئولوژی و الگویی از پیش معین است و برای رژیمی که بقول هیتلر و استالین می خواهند "انسان هایی طراز نوین" بسازد که جز به مسلک و ایدئولوژی رسمی به چیزی نیاندیشند، طبیعی است هیچگونه اصول اخلاق شخصی یا ارزش هائی که از حوزه کنترل رهبری جامعه خارج باشد، قابل تحمل نیست. بنابراین، هم رژیم توتالیتر و هم رژیم اسلامی

⁸⁹ توتالیتریزم (سلطه گرایی)، صص 69-70.

⁹⁰ نگاه کنید به صص 122-124 کتاب حاضر [صص 11-12 متن الکترونیک حاضر] و مقایسه کنید با: توتالیتریزم (سلطه گرایی)، صص 54 و 84 و 85؛ نبرد من، هیتلر، صص 35 و 36 و 37 و 84 و 87.

می‌کوشد تا اصول و اخلاق خاص خود را جانشین اصولی سازد که در دستگاه‌های اخلاقی و ارزشی پیشین وجود داشته است.

دستگاه اخلاقی رژیم‌های توتالیتر و رژیم اسلامی را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: "آنچه به هدف اصلی رژیم خدمت می‌کند، اخلاقی و آنچه در راه آن مانع ایجاد می‌کند، غیراخلاقی است". بنابراین از نظر این دو نظام، هیچ چیز خصوصی - از جمله اخلاق خصوصی - وجود ندارد.

"نجات جامعه گمراه و فاسد کنونی" در دستور روز رهبران توتالیتر و اسلامی قرار دارد. آنان چنین وانمود می‌کنند که رسالت دارند تا جامعه را به هر قیمت و به هر شیوه ممکن از وضع موجود نجات دهند. از این رو، هم حکومت اسلامی و حکومت‌های توتالیتر به خود حق می‌دهند که در کلیه شئون زندگی مردم، دخالت کرده و حتی قلمرو زندگی خصوصی افراد را مورد تعدی، تجاوز و تفتیش قرار دهند. آیت الله خمینی به پیروانش تأکید می‌کند: "امروز باید همه ملت، سازمان اطلاعات (جاسوسی) باشند"⁹¹.

حکومت‌های توتالیتر از آنجائیکه آرمان خویش را "رهائی بشر" (بطور عام) قرار داده اند لذا در هدف‌های تبلیغاتی خود از هدف‌های محلی و منطقه‌ای (ناسیونال) گذشته و به نوعی "انترناسیونالیسم" معتقدند، چرا که بقول آیت الله سیدمحمدباقر صدر: "امت اسلامی در خارج از خود نیز نسبت به همه جهان مسئولیت دارد"⁹².

صدور انقلاب اسلامی بوسیله آیت الله خمینی و کشورگشائی‌های هیئت‌رصدای مصداق‌های عینی این مدعا است.

5. ایجاد همصدائی و "وحدت کلمه"

هم نظام اسلامی و هم نظام توتالیتر کوشش می‌کند تا میان توده‌های مردم، همصدائی و "وحدت کلمه" ایجاد نماید. کسانی که همراه و همصدای نیستند یا باید مطیع و خاموش شوند و یا باید از بین بروند، از این رو: سازمان‌های دموکراتیک، کانون‌های روشنفکری و اقلیت‌های مذهبی که با سیاست حکومت‌های توتالیتر یا اسلامی موافق نیستند مورد هجوم او‌باش، هواداران و پاسداران رژیم قرار می‌گیرند.

6. بسیج و بسیج توده‌ای

بسیج و بسیج توده‌ای یکی از جنبه‌های اساسی رژیم‌های توتالیتر است. منظور از "بسیج" فراگردی است که رژیم‌های توتالیتر بوسیله آن می‌خواهند مردم را به پشتیبانی از هدف‌های رسمی، فعال سازند،

⁹¹ سخنرانی آیت الله خمینی: روزنامه اطلاعات، 13 تیرماه 1360؛ روزنامه اطلاعات، اول مهرماه 1364؛ روابط اجتماعی در اسلام، علامه طباطبائی، ص 26؛ مقایسه کنید با: توتالیترایسم، ص 47. همچنین با:

Le systeme totalitaire, pp. 203- 213.

⁹² سرچشمه قدرت در حکومت اسلامی، ص 27. مقایسه کنید با نظر جلال الدین فارسی: انقلاب و ضدانقلاب، ص 8.

زیرا - برخلاف حکومت های استبدادی دیگر - رژیم های توتالیتر تنها به حمایت غیرفعال یا خاموش مردم، قانع نیستند بلکه می خواهند مردم با شور و اشتیاق در اجرای هدف های شان شرکت کنند. در اینجا کانونی گشتن اراده عمومی برای تحقق آرمان های رهبر یا امام به یک هدف اصلی و اساسی تبدیل می شود. اعتقاد به بسیج توده ای در نظام های فاشیستی از این دیدگاه ناشی می شود که توده ها - ذاتاً - کنش پذیر، غیرمتفکر، نابالغ و دستاموز هستند. باید توجه داشت که بسیج توده ای را نباید به معنای اراده آزاد تلقی کرد، زیرا پشتیبانی توده ای با کمک اجبارهای پنهان و آشکار، از بالا تدارک می شود و بنابراین باید آن را در متن اجبار داوطلبانه در نظر داشت. وقتی مثلاً گفته می شود که "عضویت در نیروی مسلح اس.اس یا سپاه پاسداران یا بسیج، داوطلبانه است" و در عین حال اعلام می شود که "هرکس پیشوا یا امام را دوست دارد نباید از انجام این خدمت سر باز زند" دیگر، آزادی اراده از میان رفته است. شخص، مجبور است که برای عضویت در آن سازمان "داوطلب" شود. برای این نوع اجبار، باید ارباب روحی و اجبار مادی را نیز افزود، کسی که از دستور پیشوا اطاعت نکند، از بسیاری حقوق و مزایای شغلی و اقتصادی- اجتماعی محروم خواهد ماند⁹³.

رژیم های توتالیتر، با بسیج توده ای کوشش می کنند تا خود را "تجلی آرمان توده ها" و "نماینده و سخنگوی منافع خلق" (امت) معرفی نمایند.

7. ایجاد "جامعه بی طبقه"

هم رژیم های توتالیتر و هم نظریه پردازان "اسلام راستین"، ایجاد و استقرار "جامعه بی طبقه" را در گفتارها و نوشته های خویش تکرار می کنند. این جامعه بی طبقه - اساساً و ابتدائاً - قبول فلسفه سیاسی تشیع یا توتالیترسیم و گردن گذاشتن بر رهبری امام یا پیشوا، یکی شدن اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها، وحدت و یگانگی خلق (امت) است.

هم حکومت های توتالیتر و هم حکومت های اسلامی با تبدیل کردن طبقات به توده ها (امت) و با تأکید بر ارزش های ایدئولوژیک و دامن زدن به همبستگی های عاطفی و احساسی، باعث یگانگی (توحید) و آسنتی طبقات و موجب پیدایش جامعه "توده وار" (Masse société) می شوند که طی آن، هرگونه تشکل مستقل سیاسی یا صنفی نفی شده و "فردیت" افراد، قربانی دخالت های دولت می گردد⁹⁴.

8. ضدیت با آزادی و دموکراسی

هم رژیم های توتالیتر و هم رژیم های اسلامی با آزادی و دموکراسی (بر اساس منشور انقلاب کبیر فرانسه) دشمنی شدید دارند. موسولینی در سال 1924 گفت: "همه کسانی که قربان اندیشه های جزمی

⁹³ توتالیترسیم، صص 54 و 61.

⁹⁴ نگاه کنید به: Le système totalitaire, pp. 27- 50, 214.

نشده اند، این را حقیقتی روشن می دانند که انسان از آزادی خسته شده است... انسان آزادی را به گند کشیده است. آزادی دیگر آن باکره پرهیزگار نیست"⁹⁵.

دکتر علی شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" نیز تأکید می کنند که "آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی، چونان حجاب عصمت بر چهره فاحشه است"⁹⁶.

ضدیت با آزادی را می توان جوهر نظام های توتالیتر و اسلامی دانست زیرا استقرار فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و نظام اسلامی، ممکن نمی گردد مگر وقتی که از نقیض آنها (یعنی آزادی) اثری نمانده باشد. این ضدیت، علیه چیزهای دیگری نیز که با آزادی پیوند نزدیک دارند - مثلاً عقیده به پیشرفت، انسانیت، اصالت فرد، دموکراسی و خصوصاً آزادی زنان - متوجه است. در حقیقت رژیم های فاشیستی و نظریه پردازان "اسلام راستین" در انکار اصول انقلاب کبیر فرانسه (خصوصاً آزادی و دموکراسی) وحدت نظر دارند.⁹⁷

9. ضدیت با روشنفکران

روشنفکران و دانشگاهیان - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت اسلامی - مورد مسخره، استهزا، دشنام و ناسزا قرار می گیرند. روشنفکران به عنوان "غرب زده"، "منحرف"، "کافر" و "عوامل تهاجم فرهنگی بیگانه" معرفی می شوند و هر دو نظام (توتالیتر و اسلامی) خواهان طرد، تعقیب و سرکوب آنان هستند.

10. اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و جامعه شناسی مدرن

ایدئولوژی توتالیتراریسم و اسلام فاقد محتوای اقتصادی-اجتماعی روشن است و لذا از عناصر ایدئولوژیک ناسیونالیستی، سوسیالیستی، داروینیسم اجتماعی و غیره ... اقتباس می کند. نوشته ها و سخنرانی های هیتلر، موسولینی، دکتر شریعتی، مجاهدین و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" سرشار از واژه ها و مفاهیمی چون: خلق، دیالکتیک، ترمودینامیک، تاریخ، تکامل، جامعه بی طبقه، سوسیالیسم و ... می باشد. آنان کوشش می کنند تا عقاید ارتجاعی و ضددموکراتیک خود را به زبان "علمی" و "مارکسیستی" بیان نمایند.

⁹⁵ توتالیتراریسم، ص 72

⁹⁶ حسین، وارث آدم، ص 99؛ امت و امامت، ص 622؛ مقایسه کنید با: دیدگاه های مجاهدین ...، ص 114؛

پیرامون انقلاب اسلامی، مطهری، صص 103-104.

⁹⁷ دکتر علی شریعتی، ضمن مخالفت با آزادی، دموکراسی و دستاوردهای علمی و عقلی غرب و ستایش از طباطبائی، بهبهانی، مدرس و خصوصاً آیت الله خمینی، ضعف اساسی نهضت مشروطه را "کمبود جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه" دانسته و متأسف است که: "روح و بینش مشروطه بیش از آنچه که تحت تأثیر جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است". دکتر شریعتی در این باره - خصوصاً - نظرات شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمینی را تکرار می کند. نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، شریعتی، صص 245-246، م.آ. 27 و مقایسه کنید با: لویح، شیخ فضل الله نوری، صص 27 و 31-33 و 43 و 47 و 51 و 61-63؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص 9، 17-21.

در واقع، نازیسم، استالینیسم و ایدئولوژی اسلامی بخاطر محتوای کلی، مبهم و ناروشن خویش در حوزه برنامه ریزی های اقتصادی- اجتماعی، بیشتر جنبه منفی و انکاری دارند و علت اینکه جنبش های فاشیستی و اسلامی شکل های متفاوت یافته اند در درجه اول، زائیده همین بی شکلی ها، کلی بافی ها و ایده آلیسم نظریه پردازان آنها است.

نتیجه و پایان سخن

- انقلاب مشروطیت ایران (1906) بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی، نتوانست به حضور دین در حاکمیت دولت پایان دهد.
- سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگزاران و رهبران اولیه سوسیال دموکراسی در ایران و ادغام باورهای اسلامی (خصوصاً شیعی) در اندیشه های مارکسیستی، باعث بازتولید و تداوم فرهنگ و اخلاقیات اسلامی در اندیشه های سیاسی چپ ایران گردید.
- پیدایش بنیادگرایی یا "اسلام راستین" (*integrisme* یا *fundamentalisme*) از سالهای 1330 و خصوصاً با رفرم ارضی- اجتماعی شاه در سالهای 40 - 50 و رشد خرده پروژوازی مدرن شهری همراه بوده است. همه انواع "اسلام راستین" خواستار بازگشت به حکومت صدر اسلام (حکومت زمان حضرت محمد و علی) می باشند و کوشش می کنند تا دگم ها و باورهای خویش را با توسل به علم، فلسفه و جامعه شناسی مدرن (ترمودینامیک، مارکسیسم، آگزستانسیالیسم و ...) ابراز نمایند.
- فلسفه سیاسی "اسلام راستین" (در همه اشکال آن) اعتقاد به "ولایت" (سرپرستی) و گردن گذاشتن به سلطه مطلقه امام یا پیشوا است.
- جامعه آرمانی نظریه پردازان "اسلام راستین" امت نام دارد. "امت" در حقیقت یک جامعه اعتقادی است. سلطه یک عام و فراگیر که تنها بوسیله امام یا پیشوا قابل تعبیر، تفسیر و تغییر است، تمام حیات اجتماعی- سیاسی و همه عرصه های هنری- فرهنگی جامعه را می پوشاند.
- آزادی، برابری و عدالت اجتماعی (قسط) تنها و تنها با اعتقاد به اسلام و در دایره بسته "امت" (جامعه اسلامی) و به شرط عضویت در آن قابل تصور است.
- اختلاف اسلام دکنترشریعتی، عبدالکریم سروش، مطهری و مجاهدین خلق با اسلام خمینی یک اختلاف ریشه ای نیست بلکه اختلاف در شکل بیان - یا بقول دکتر شریعتی: "اختلاف در ظرف های بیانی، شکل و شیوه و نوع کوشش در احیاء و نشر حقایق ثابت و لایتغیر اسلامی و شیعی" می باشد. اختلاف اسلام شریعتی و مجاهدین با اسلام آیت الله خمینی در شکل استفاده از اهرم مذهب، در شکل استفاده از جهالت توده ها، در شکل ادغام دین و دولت در حاکمیت سیاسی می باشد. اختلاف یا تقابل جمهوری اسلامی خمینی با "دولت دموکراتیک دینی" دکتر عبدالکریم سروش و یا با "جمهوری دموکراتیک اسلامی" مجاهدین ناشی از سرشت ضددموکراتیک اسلام اولی و خصلت دموکراتیک اسلام آن دو دیگر نیست، بلکه اختلاف آنان در چگونگی توجیه، تبلیغ و اعمال سرشت ضددموکراتیک عقاید خود در جامعه می باشد.

- بنیادگرایی یا "اسلام راستین" در جامعه شناسی سیاسی امروز خود را در نوعی توتالیتریزم (فاشیسم، نازیسم، استالینیزم) به نمایش می گذارد. آنچه که ما اینک در ایران، الجزایر و افغانستان شاهد آن هستیم، تجلی این مدعاست.

پایان

آغاز رساله: دسامبر 1985

پایان رساله: ژانویه 1988

بازنویسی و تجدیدنظر: سپتامبر 1997